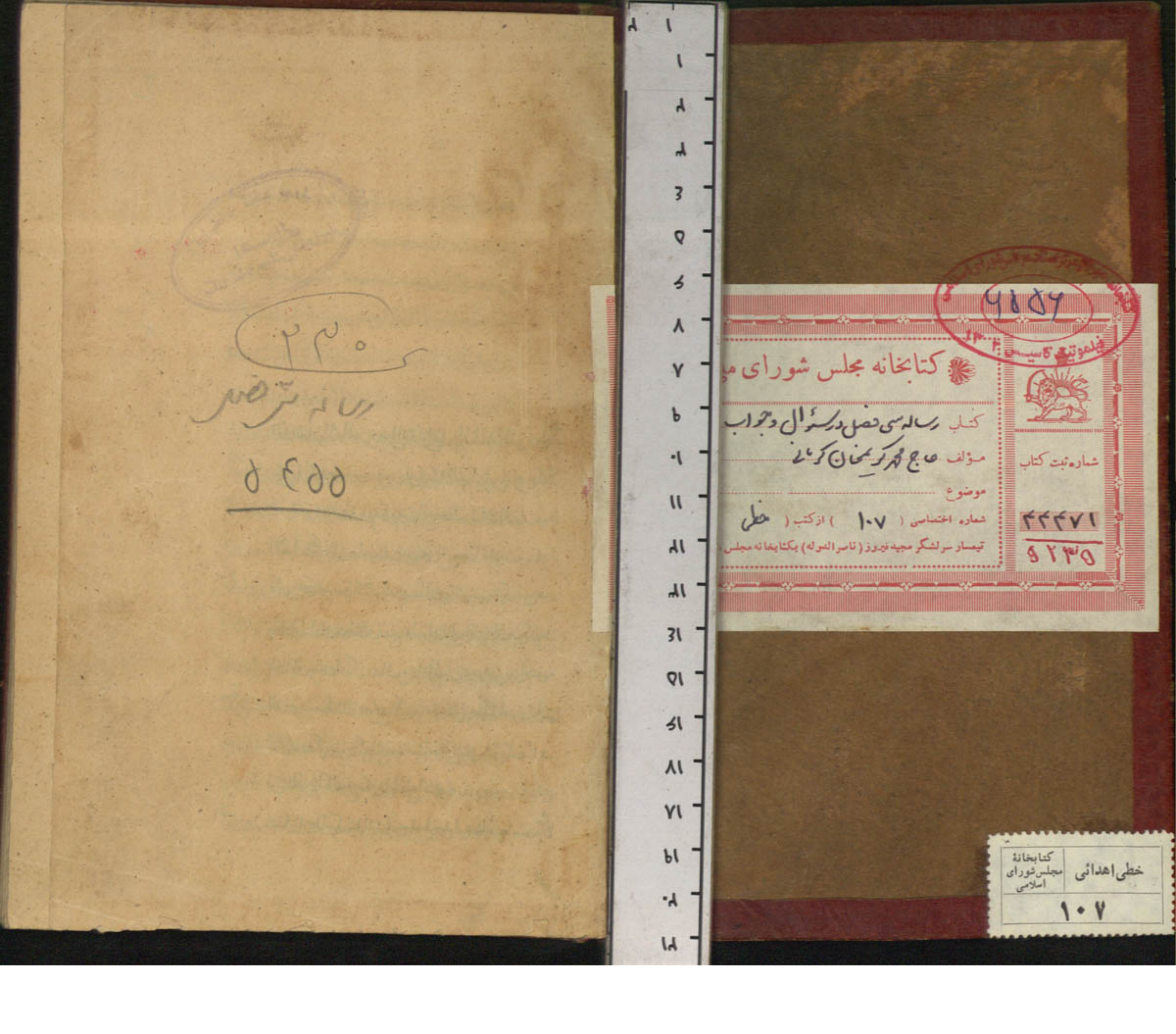

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱



٦١٥٦
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله سی فصل در سؤال و جواب
مؤلف حاج محمد کریمخان کرمانی
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۷) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۱
۹۲۳۵
۲۳۰
رساله سی فصل
٥٤٥٥
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۷



۲۳۰
۵۴۵۵
کتابخانه مجلس شورای م
کتاب رساله سی فصل در سؤال و جواب
مؤلف حاج محمد کریمخان کرمانی
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۷) ازکتب (خطی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۱
۹۲۳۵
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۷



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله سی فصل در سؤال و جواب
مؤلف حاج محمد کریمخان کرمانی
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۷) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۱
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۷

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین   چنین گوید بنده اثیم کربلایی ابراهیم که چون
رسیله نوشته از مخدوم مکرم و مطاع معظم سلالة النجباء و سلیل
الاطیاب صاحب مآثر و مفاخر جناب میرزا محمد باقر اصفهانی ابقاه الله و سدده
مشحون بعضه سؤالات عجیبه و مطالب غریبه از نسبتهایی که بابن حقیر
بعضی از اعادی داده اند و بانواع تدلیس الحاد را در اطراف بلاد شهرت کرده
بمکاتبات و پیغامها و ذکر در مجالس و محافل گوشزد خواص و عوام نموده
اند و بحسب اختلاف طبایع خلق در استماع از مولکی که افتراها و تهمتها
شنیده اند و هرگونه چیزی که طبع او مناسب است شنید از آن را دارند گفته اند و
نوشته اند تا آنکه انواع خلق را بانواع افتراها عداوت این حقیر بهانه بدو طبع
ایشان ان علو بیک حد افتادند این سلسله جلیله عطا کرده است باز

منصرف نمایند پس این افتراها با ایشان نسبت داده و چنانکه شدیدست
جاهلان و ارذل و سفله و عداوت و ثقات ایشان را و این افتراها شنیدند
در صدد سؤال از آنها بر آمدند تا به حقیقت امر نزد خواص و عوام مکشوف شود
و بدانند که حقیقت او چیست تا عداوت را با این حقیر و چون دیدم که حقیقت سؤالات
کرده و جواب از آنها نصرت دین خدا است و بیان حق از باطل است و صلاح
کل این سلسله است لذا در جواب از آنها کردم و چون دیدم که همت
مردم قاصر تر از آنست که جمیع این رسائل را بخوانند و مجبول شده اند بر اینکه
گوش بباطل داده و از حق اعراض نمایند چرا که داعی بر گوش دادن بباطل بسیار
هست که نفس اماره باشد و شیطان و داعی بگوش دادن بکلام حق
مردم نیست جمیع سؤالات ایشان را در صدد این رساله ذکر نکردم که عنوان الغرض
باشد برای کتاب ثابت و ورقها و لیکن افلا بخوانند و چون یکی از آن سؤالات
به بینند که از آن هر شبهه هست لذا جوابها را بخوانند پس این بنده ابتدا
میکنم به عبارت سؤالات   بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین   بعرض عالی میرساند که بعد از آنکه خلاق این
حقیر مطلب را قابلیت شعور و تمیز عطا فرموده باقم که تا به
را خدا اقدست و او را رضا و غضب و معرفت آنها و واجب و بدون واسطه

معرفت ایشان و محال است پس در میان خدا و خلق وسیله ضرور است و انبیا

پیغامبر ایشان و بعد از ایشان اوصیا ایشان و در این که پیغامبر ما صلی الله

علیه و آله و بارزه خلیفه او از دنیا رحلت کرده اند و امام در این زمان هم

از نظرها غایب شده اند اکنون که دست ما از این بزرگواران دست رس نیست

و بر ما لازم است که از علمای شیعه اخذ مسائل کنیم و چون همان علما رسانند

در مقامات ایشان هستیم ناچار شده ایم از رجوع به معاصرین و بقدر

امکان در احوال ایشان تتبع نموده بر و کسب کمال علوم آل محمد علیهم

السلام باشد و عمل و یقین و اطمینان خواطر و متصف بصفت شیعیان

و معرض از دنیا و مقبل بسوی آخرت باشد اجر [illegible] نا بالغ

سوء ادب نموده ام بعرض از سؤال اینکه ناخشم چرا که خدا [illegible] جاهل

سؤال از اولیا فرموده و بر عالم جواب او هیچ وجه سقوط جهت نیست

بلکه حلال نیست و حال خالصاً لوجه الکریم سؤال نموده و از [illegible] و

اخلاص کتاب سرکار و توقع دارم که به خوشنودی خدا [illegible] و امام

حجت [illegible] و هر کس که از خلص خلصان که این رساله مطالعه

محض [illegible] را بیان فرمایند و منت تکلیف خود که سؤال باشد عمل

نموده ام تا خدا [illegible] این من حجتی نباشد بتکلیف خود [illegible]

فرموده و جواب خواهند نوشت و اگر جواب نفرمایند [illegible]

خداوند

خداوند را بر من حجتی نباشد و بتکلیف خود عمل نموده باشم سؤال اول

حضرت ایشان از دوست و دشمن می شنوم که سرکار فرموده

اند که اصول دین چهار است و حال معروف میان شیعیان پنج بوده است

که بحث حقیقت این [illegible] فرمایند تا بدان اعتقاد ورزیم

مذکور می شود که سرکار فرموده اند که دین چهار رکن دارد و رکن اول [illegible] شیعه

و رکن رابع مفترض الطاعة است ما [illegible] سه رکن دیگر و در این زمان رکن

رابع ایمان خود سرکار [illegible] دارند و سرکار [illegible] بمقام [illegible]

فرمایند تا بدان اعتقاد ورزیم مذکور می شود که سرکار فرموده اند

رکن رابع در هر زمان شخص معینی است و معرفت او بر مردم لازم [illegible]

اما چون [illegible] اعتقاد نکرده ام [illegible]

بر سلام که اگر چنین است اعتقاد کنم مذکور می شود که سرکار فرموده

اند در زمان شیخ مرحوم اعلی الله مقامه آن بزرگوار شخص رکن رابع بوده

و بر جمیع خلق شناختن و اطاعت ایشان لازم بوده است و بعد از ایشان

سید جلیل اعلی الله مقامه و بعد از ایشان خود سرکار اگر چنین است نص

بر این بفرمایند تا از شبهه بیرون آیم مذکور می شود که سرکار فرموده اند

که امروز [illegible] میان خدا و خلق باشد که [illegible] امام علیه السلام [illegible]

احکام را از ایشان بگیرند [illegible] خود سرکار [illegible]

واین باب ملعون که خروج کرده ملعون و کافر شد بجهة غصب حق ائمه
اگر امر چنین است تصریح بان فرمایند و والسلام که مقصود محض حاجات است
نجحت بایستی بگویند که در زمان غیبت هرگاه بابلها ناصر و معین
بیابند اگر چه یک شبانه شمشیر و حمایل باشند باید اظهار امر خود بکنند
اما این مسئله حسب باطل در یکی از کلمهای سرکار که بجهة اطفال
نوشته بودید که فرموده اند در زمان غیبت جماعتی از بزرگان شیعه
هستند که ایشان از شرطین میگویند هجوی دیگر را تقلید و بلها میگوید
مطلبی چون باجمال بود نفهمیدیم لطف فرموده تفصیل آن ایشان را
بشناسیم مذکور میشود که فرموده اند که هر کس از علما سابق و
لاحق که بر غیر طریقه شیخ مرحوم بوده اند وهمه بر باطل اند و باید از آن
بیزاری جست ایا صحیح است یا نه التفات فرموده سبب اختلاف
کلام و در میان شیعه فتاده است و بعضی شیخی و بعضی بالاسری
شده اند بیان فرمایند و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبر یکی و امام
اشخاص معین و سنت یکی و مذهب یکی والتماس آن دارم که این عقده را
از دل این خاطر ابو داشته حاصل و غلط این اختلافها را بیان فرمایند تا
خود بدانیم ایا بر ماها لازم است که از هر کس غیر شیخی است
اجتناب کنیم و ایشان را نجس دانسته با ایشان برطوبت ملاقات نکنیم یا

اما عقل و نقلی که حضرات بالاسری تبعیت دارند و سایر عقود و
معاملات که ایشان صادر میشود صحیح است یا باطل است اما مالی از
کسی که بر غیر طریقه حضرت است باید ستد اما باید واجب الاجتناب ان طلع
نباشند و از تصرف بر ان هیچ خوف و ضرری نباشد
یا نه اما دادن زکوة بکسی که بر غیر طریقه حضرت است جایز است یا نه
اما جایز است حمل نجاست بمخالفین اشطر بقیه حضرت دهنده
بر نشاد الهیه ملشود یا نه میگویند فرمودند که حضرت سید الشهدا
علیه السلام شهید نشده اند و امر ایشان مانند امر عیسی علیه السلام بر مردم
شده است صحیحست یا نه میگویند که سرکار فرموده اند که علما اکثر
در احکام عمل بمظنه میکنند و عمل بمظنه باطل است و کفر و باید همه
کافر بوده اند آیا صحیح است یا نه مسئله عمیم که کلیات عقاید شیعه را
بیان فرمایند تا بر آن عقیده ثابت باشیم و بر آن عقیده بمیریم و چون
دست ما از دامن ائمه کوتاه است و اختلاف مسئله قانونی باید
که در کل وجوه بر ضرورت بوده هر چه بشنویم صادق و کذب آن
چون حضرت ظل سرکار بود و هرگاه در مسئله که سرکار
اید محتاج شویم چه کنیم و از که بپرسیم میگویند که سرکار فرموده اند
در حال آغاز صورت رکن رابع را باید در نظر گرفت و چون دست ظا

نمی‌رسد باید که خطا را با وکردار یا امر چنین است یا نه   میکویند فرموده
اند که شخص مؤمن باید دایم اسلحه حرب حاضر داشته باشد که شاید
رکن رابع در رسد و حکم بیع تمام باید   مذکور میشود که فرموده‌اند
بر شیعه   که اگر مخالف شیعه سلام کند باید که در جواب علیک گفت چنانچه یهود
و نصاری میگویند و ابتدا به سلام ایشان جایز نیست   چه میفرمایند
در زن کرفتن از مخالفین از طریق … و زن دادن با ایشان ایا جایز است
یا نه   نفیا و اثباتا در مرتبه عصمتی منع داده‌اند یا مخصوص دو لحاظ
معرفت ایشان باشخاص ایشان واجب است یا نه   مذکور میشود که سرکار
کتب اصول را مثل قوانین و امثال آن کتب ضلال میدانند و مطالعه و
مدارسه آنها را حرام میدانند اگر چنین است بفرمایید که …
نشود   بر فرض معین نبودن رکن رابع و جهاد نکردن او قبل از ظهور
امام علیه السلام آیا میشود که مراد این باشد که معین نیست بعضی در نزد غیر
اهل حق مثلا و اینکه جهاد … قبل از ظهور امام علیه السلام صحیح است
ولکن ظهور امام است و اگر جهاد کند در زمان غیبت نبوده است و بعضی
از اینگونه تاویلها ایا صحیح است در کلمات سرکار یا نه   مخالفین سرکار
میکویند که … اعتقاد شیخی و سرکار امری است قلبی و در کتب خود نمی‌نویسند
و هر کس بفرمایید ایا راست است یا نه …

بفرمایید که این عقاید است بدل ایشان و مخفی مکر اگر چنین است شرح
اینها رخصت و اینها صفات سرکار چیست   مذکور میشود که فرموده
اند اطاعت سلطان واجب است مثل نماز و روزه و زکوه و سایر اعمال واجبه
اگر چه منقول است از بعضی که تبرا از مخلصین سرکار که موثق بوده‌اند کشته‌اند
اما الحال طلب باشد که کرامت است یا نه   هرگاه کسی در کار عالی
مسئله خلاف اجماع مسلمانان و ضروریات اسلام در باب مجتهد دیگر …
او را تکفیر کردن باید از خود او جویا شد که قایل باین مسئله هست یا نه
اگر هست حرام چیست   اگر چه … عادل در نزد فقیهی شهادت
بر کفر کسی دهند آیا مجتهد … جایز است حکم بکفر او کردن یا نه
حضرات اثنا عشریه نسبت بانچه … که اسبابی که از مخلصین سرکار در این
ولایت باشند نسبت به سلوک ایشان … در لعن و تکفیر و تفسیق
و ضرب و شتم … و در اهانت … آیا …
… که یکی از ائمه را اضافه داشته باشیم یا یکی از اثنا عشریه …
حکم با … اگر چه در خصوص … باشد و با نواصب …
عرض … و ما الله … چیز نیست … و اثنا عشریه هم …
داشته‌اند … حکم کرفته …
از آنها باید در مقابل این گونه … چه باید نمود و چه فکر باید کرد

اگر ما را ممکن باشد که دفع اذیت اعدا را از خود بکنیم زهی سرکار هست
باید باینجا انکه از جمعی مخلصین سرکار شنیده ایم با اجمال مجمل شویم و چنانکه
از کتب سرکار و بوسیله ایشان با بابل مسکون کرده التماس دارم که بواین حقیر و جمعی دیگر
از مخلصین که در این عرضها با حقیر شریک اند منت گذارده ما را از رسالهٔ
مخلصین محظوظ ساخته جواب مسائل را بطور شافی و کافی انعام فرمایند
و خداوند ابند اگر بمحض حاجت سوال شد و انچه بفرمایند مسلم است
و چون تمام شد سوالات بعد از جناب حقیر توضیح بو جواب هر یک
از سوالات فصلی عنوان میکنم و عدد هر فصل را مینویسم تا رجوع بانها آسان
باشد   در جواب مسئلهٔ اول که اصول دین باشد بعنوان مقدمه
بیان میکنم که ای طالب حقیقت مامور باید انکه اعادی این سلسلهٔ جلیله بعد
از اینکه نظر کردند بعلمی که خداوند عالم بمشایخ ما انعام کرده بطوری
که جمیع صاحبان سلیقه های قویه و طبیعتهای مستقیمه چون بر فرمایشات ایشان
اطلاع بهم میرسانند و حسن احوال ایشان را مشاهده نمایند تصدیق میکنند
و نظر کردند باخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ ایشان و دیدند که منظور ایشان است
که هر دیندار منصف که بر احوال و صفات و اخلاق اطلاع میابد بمقتضای
طینت طیبهٔ خود ایشان را دوست میدارد و عرق حسد در ایشان بهیجان
امد و هر حیله سعی کردند که عیبی در ایشان پیدا کنند و از امثال کتاب که

ایشان

ایشان را از نظر مردم بیندازند نتوانستند و هر حیله سعی کردند که در علوم
ایشان که تکبر نکرد و بواسطهٔ علوم فاحش در ایشان یافت کنند و ایشان را واسطه
در دین مؤمنین بی اعتبار نمایند نتوانستند حتی انکه از مشایخ ما و حقیر
حقیر در بعضی کتب مشتمله کتابی تحریر یافته است و نتوانستند افترا بایشان بستن
در مدت پنجاه سال یک حرف از انها بگویند در نزد مشایخ نبوده و اهم ایشان را
فاسد کنند و بحول الله نتوانستند و نکردند و اگر راست میگویند بعد
از این بکنند و تا ظهور امام علیه السلام ملت الهیات را باشد و نتوانند که
کتب اهل فضل و اگر بفضله فخر ما کنند و ما بر ایشان ظاهر بعد
ولی خداوند عالم بود باو کوششها و دل ایشان بر دم ها با است که نمیشود
و نتوانند فضل پس بناچار بنا را بر تهمت و افترا کذار آنها چون طبع
مردم مختلف بود نزد هر کس افترائی ذکر کردند که او را از آن وحشت اورند
و متنفر سازند چنانکه بعد از این خواهی دانست که هر افترا برای چه بافته
اند و لکن از انجا که باطل و کذب و افترا فروعی ندارد وخداوند غیور
البته سوا ساخته که هر افترائی که زدند بخوبی سوا شد که نزد همه خاص و عام
معلوم شد که محض عداوت و حسد ایشان را بان افترا وا داشته
وخداوند بنصرت مؤمنان و احقاق حق و ابطال باطل را بر خود حتم
فرموده است و بهر طور که صلاح داند اظهار نور خود و اخماد نائرهٔ

۲ که هر یک سطر انها نکته ها مکتوب اند و بکلمات از اظهار آن نمایند والا میتوانستند ۲

فساد را متنبه باید پس چون این مقدمه کلیه را بطور اختصار ادا نمودیم عرض
میکنیم که چون در باب دین طباع مردم از طفولیت مجبول بر این شده است
که اصول دین و مذهب هیچ است حتی آنکه زنان و مردان و اطفال در ممکنها الفاظ
این امر را مسلم داشته‌اند و بنای اسلام و ایمان ایشان بر این است میخواستند که این
افترا بر مردم کفر را اظهار کنند و ایشان گفتند که اینها از ضروریات مذهب
بیرون رفته‌اند پس چه این خطر اکرده که حضرات شیعه عدل و معاد را
از اصول دین و مذهب شمرده‌اند و امری که داخل اصول دین کرده‌اند
پس ایشان بغیر دین اسلام متدین شده‌اند و این محض افترا است و حقیقت
این امر را در کتابهای بسیار نوشته‌ام و در رساله‌های عام و خواص بیان
کرده‌ام و اینجا بطور اختصار مینویسیم که اجماع شیعه است که هر کس عدل و
معاد را از اصول دین نداند کافر نیست و ما هم او را کافر نمیدانیم و از دین اسلام
او را بیرون نمیدانیم و لیکن میگوئیم که چنانچه اقرار بعدل خدا واجب است اقرار
باینکه خدا علیم است نیز واجب است و انکار علم او کفر است مادامی که انکار علم
او بدون تفاوت و همچنین انکار سمع و بصر و قدرت و حیوة و سایر صفات
کمالیه او نیز کفر است و اقرار بهمه از اصول دین است مادامی که اقرار بتوحید و
عدل پس چون صفات خدا بسیار بود که اقرار بهمه واجب بود و از اصول دین
بود باجماع مسلمانان و اجماع نکرده‌اند که اینها از فروع دین است پس خواستیم

که بطور اختصار لفظی بگوئیم که گفتیم اول از اصول دین معرفت خدا است که
لفظی باشد جامع توحید و عدل و سایر صفات کمالیه و چنانکه اهل سنت غیر
نحو اهل لفظی باختصار بگویند نگفتیم که اول توحید است و پس چرا که توحید
یکی از اجزای معرفت خدا است که همه اینها از اصول دین است و خواستیم که
همه را یک لفظ بگوئیم و همچنین در باب پیغمبر چنانکه واجب است اقرار بنبوت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و واجب است اقرار بعصمت و صدق و علم و سایر صفات
او و اجماع مسلمین است که اینها همه از اصول دین است و انکار اینها کفر است
و ما بجهت اختصار لفظ گفتیم که دوم از اصول دین معرفت پیغمبر است صلی
الله علیه و آله تا لفظ جامع جمیع متعلقات آن باشد و اثبات لفظ مختصر
جامع انکار جزئیات آن نیست و همچنین در باب امام که چنانچه واجب است
اقرار بامامت ائمه علیهم السلام واجب است اقرار بعصمت و علم و عقل و صدق
ایشان و اقرار بهمه از اصول مذهب است باجماع شیعه بدون تفاوت
پس خواستیم که لفظ جامع بگوئیم که همه اندر بود داشته باشد گفتیم سوم
از اصول دین معرفت ائمه است علیهم السلام تا همه جزئیات مشتمل است و اما
معاد باید که اگر از روی بصیرت باشد از فروع عدل است چرا که مقتضای
عدل است ثواب دادن بمطیعان و عقاب نمودن کافران پس هر کس اقرار
بعدل کرد و معرفت بمعاد پیدا کرد مسلمان که از فروع عدل است و عدل

۱۲ تو اشامل باشد و چه تفصیلست بر لفظ مختصر جامع و کجا لفظ جامع انکار جزئیات مسئله

از فروع معرفت خدا چنانکه گذشت و باین لحاظ معرفت معاد را در کتاب
فطرت سلیمه که در اصول دین نکشت و برای علما نوشتم نقل از مسئلهٔ علم
در جلد توحید نوشتیم و اگر از روی معرفت نباشد و بمحض نصّ
پیغمبر صلی الله علیه و اله بمحض اقرار کند از فروع صدق نبی و نصّ
بجا و بداستن ... است و از این جهت در کتاب ارشاد العوام که فارسی است
و بجهة عوام نوشته ام نقل از نبوت نوشتیم و انکار بودن معاد از اصول
دین از این ترتیب لازم نمی آید و کسی منکر معاد نشده پس این سه اصل جمیع
اصول خمسه شان شده است بالبداهة بلکه این سه کلمه شان جمیع
مسائل اصول دین که از پنجاه رهم بیشتر شده است بالبداهة و عاقل
در آن شک نمیکند و چون دیدیم که اجماع علما است که مسئلهٔ تقلید
و اجتهاد اجتهادیست و تقلیدی نیست و هر مکلف واجب است که
خود بعقل خود دانا و بفهمد که واجب است که انسان یا مقلد باشد یا مجتهد
و اگر مقلد است واجب است که بعقل خود بداند که تقلید چه کس بکند
و مجتهد چه طور کسیست باید جامع باشد یا تقلید میت میشود و واجب است
که مؤمن باشد یا اگر کافر هم اجتهاد کند بعنوان تقلید کرد و واجب است
که عادل باشد یا فاسق را هم میشود تقلید کرد پس اینها را بالبداهة باید
انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در اینمسائل بکند چرا که عیانا نمیتوان

الطاعت دیگری اگر شاید با طاعت کافر یا فاسق بپسندد پس این احکام
که این امور را اجتهادیست نه تقلیدی این امور ملحق با صول دین شده است
پس مراد باینکه امور دین دو قسم است یکی اجتهادی یکی تقلیدی اجتهادی
اصلیست و تقلیدی فرعی پس این چهار امر اصلیست که باید هر کس اجتهاد
بفهمد و سایر احکام فرعیست و میتوان در اینها تقلید کرد با اینکه ما هست
هر کسی که اعتقاد داو این باشد و حال آنکه جمیع اینها اجماعی شیعه است
و جهیلی است بر اصطلاح علما حال انصاف دهید که آیا از اجماع مسلمانان
بیرون رفته ایم یا کسیکه ما را تکفیر و از ما بیزاری جوید بواسطهٔ این
اعتقاد و لیکن چون خواستند که بخیال خود ما را در نزد مردم ضایع کنند
در نظر عوام جلوه دادند که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند و رکن
رابع اختراع کرده اگر بر لفظ ما ایجاد دارند که هیچ عاقلی بر لفظی که ضرر
بجائی ندارد ... نمیکند و اگر بر معنا بحث دارند که اجماعی علمای شیعه
پس باید که بجنابشان از محض لجاج و عناد و حسد است و عاقل و
عالم اینکونه تجسّسها بر عالمی دیگر نمیکند و ما چنانچه در کتاب بعضی نوشته
ام راستی میگویند در دو ورق رساله بود تا بعضی بنویسند تا ما ابواب
کنیم و اینها جانب که اعتنا ... و عقلای معاصرین بر قباحت کلام ما بیان
بر خوردند و هر جا بگناهی نا فضی را ... است او زید و امر را بر او مثبت کرد

بکار نمی آید و حجت ملاحده بسبب این دارند و هیچ فایده کفایت کنیم و اگر یادم

میخواهی در سایر کتابها اشاره رفته است

در جواب از مسئلهٔ دوم

که رکن رابع در این زمان منم و مفترض الطاعه هستم این افترا را بر ما و لحاظ

جعل کرده اند بجهت آنکه تا بدان خاطر سلاطین و حکام و خواستند تا بیان

برسانند که فلانی خود را مفترض الطاعه میداند و دعوی یاد کرده

اند و اگر بخواهد خروج بر سلاطین کند جمیع مصدقین او اطاعت او را

بکنند و خروج خواهند کرد و خود را رکن ایمان میداند و هر کس معتقد

باو نباشد کافر است و یکی از غایت آن خواطر علما و سایر مومنان که فلانی

خود را مفترض الطاعه میداند و اطاعت شاه لازم نمیداند و حرمی

که اطاعت او نمیکنند ایشان را کافر میداند و خلاف و لحد فقها میداند که

که این لفظها بر زبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده و الحال این سخن

از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده ام و همه حاضر است و انشاء الله

در هیچ یک از آن کتابها نیست و مسلمانان من تشنیع حال ایشان دروغ میگویند

با ان مفتری و لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی باد که دروغ گفته باشد

و لعنت کل خلق بر من باد اگر خیال این ادعا برای خود کرده ام حاشا

که مانند من بسیار این افترا زنان و چگونه جستجو کنم از ادعا کرده باشم

یا نوشته باشم و حال این که بر اخلاق آنان بودیم هیچ عاقل این کار را نکند

محمود بخش

وخود را پیش دوست و دشمن کذاب ظاهر ساختم لکن ترسیدم از اینکه از خدا و رسول

و ائمه علیهم السلام چگونه شرم نکنم و ادعا مقامات ایشان را برای خود کنم منکر

نخواهم بود و معصومین علیهم السلام ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد

مرتکب معاصی خود نباشم و نشاید از عطا خدا و عتاب معصومین علیهم

السلام چگونه خود را مفترض الطاعه بکنم و بودن من رکن رابع اگر

مقصود آن که من شیعیان باشد و الشیخ الکرام را نکرده ام و ادعا بود که

ارکان این شیعه با وجود معاصی و رو سیاهی که دارم از اکبر معاصی

میدانم برای خود و اعتقاد ادعا تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که

شعار امام باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و رو سیاه و مبتلا

و دائم که از روستا شیعیان باشم و اگر مقصود فقاهت است اختصاص به

ندارد و همه موالیان که فقیه هستند و مجتهد اند و بر ایشان اسم موسوم شده

همه ایشان حافظ که سابقا نوشتم رکن رابع ایشانند و هر کس که مجتهد نیست

باید خود را از ایشان نمایند ولکن ادعا این حقیر برای وسیله

و افترا کرده اند و شاخ و برگ دادن که نشنیده اند و اگر ایمان این رکن را

ندارند چگونه ادعا اجتهاد دارند و میگویند که هر کس مجتهد نیست

باید در مسائل فرع تقلید مجتهد کند با تحصیل حکم کند میان عادل

میان این جماعت

در جواب از مسئلهٔ سوم که گفته اند که

۱۸

رابع یک شخص معین است در هر زمان اینها و قرائی عظیم است که بوده‌اند
داده‌اند و اعتقاد ما اینست که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه‌اند و ایشان
در هر عصر منتشرانند و اخبار احادیث بسیار دلالت دارد که در هر عصر ایشان بیش از
هفتاد نفرند و حال ایشان در عوالم در کمال احوال ائمه است سلام الله علیهم
و کتب مشایخ من مشحون است با دله نقلیه و عقلیه و اخبار روایت کرده‌ایم
و نقلها و اخبار کتبی که من نوشته‌ام در میان خلق منتشر است چرا اهل انصاف تتبع
نمیکنند که چه بگو از این شبهات پیشتر وارد بنا باید و چرا بجهت زنان یک کتب من و
مشایخ من احتجاج نمیکنند اعادی برای عوام فریبی این افترا بسته‌اند که من
بوحشتانند از آنکه و با بنی واسطه با ایشان برسانند که فلانی سایر علما را بیرون باطل
میدانند و خود را موضح کل روی زمین میدانند و هر کس او را بشناسد
و اعتقاد بان نداشته باشد او را ضال و مضل میدانند و خدایا تو گواه
میگیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امر باطل را نکرده‌ام چنانکه
گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمیدانم تا آنکه او را جا هم و الیان شیعیان
کامل باشم بار الها تو میدانی که من نجاو و هوس لا اله بسیار زدن خدایا حکم
میان ما و ایشان عیب و اما لزوم معرفت یکنفر از اشخاص رکن رابع خدایا تو
که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را بر خطا میدانم و هر کس
از دشمنان چنین افترا بر ما ببندد تو احکم الحاکمین بالحق مرا است که رکن

ایمان که فقها و علمای شیعه‌اند باید که غیر فقها تقلید ایشان کنند هر یک که
عالم و عادل و ضابط‌اند و هر کس تقلید هر یک از ایشان را میخواهد بکند مجزی
است و منافاتی با آنکه ایشان این دین ملت است که این بقا ام با این دین محشور
میشوم ان شاء الله دشمن هر چه میخواهد بگوید اگر من دین دیگری غیر دین ائمه دارم خدا
میخواهم با ایشان ندارم از هزار از این فقها و دردار احد با ایشان محشور شوم و ان شاء الله
محشور شوم در جواب مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی
الله مقامهما رکن رابع بوده‌اند هر یک در عصر خود یا ما بودن ایشان رکن
رابع بان طور که گفتم که ایشان نجبه جامع الشرایط و جامع التقلید و اتباع
از علمای شیعه بوده‌اند شک و شبهه در آن ندارم و مخالفان عیبها و
اقرار بان دارم خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل میدانم
شیعیان بغایب بر تکا و ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازهد و اصدق و افقه
و اکمل از کل علمای معاصرین بوده‌اند و از این جهت بوده‌اند که رکن رابع در عصر
ایشان مخصوص ایشان بوده حاشا و کلا منحصر با ایشان نبوده است بلکه
اشخاص عالمه بوده‌اند و همه عالم و همه متقی و همه عادل و جامع التقلید
و عامل بر احکام آل محمد علیهم السلام و خلاصه که آنکه اهست که من ابدا
این اعتقاد را از سید مرحوم نشنیده‌ام وجود بلکه محرمیت را بایشان داشته
ام و در باره شیخ مرحوم هم این اعتقاد را نشنیده‌ام ابدا و در کتب ایشان ندیده‌ام

بلکه کتب ایشان پر است از دلیل بطلان دین رابع در هر عصر چنانکه شیخ
مرحوم در کتاب رجعت بابن شیخ و مرحوم مولوی سبزواری مرحوم در شرح خطبه
وغیر ان نوشته‌اند و حضرت هم در کتب خود تصانیف ناد العوام نوشته‌ام اگر
باین کتابها رجوع کنند و جواب این افتراها خود باصل و ابطال دعوا مسلم
بجواب ان بجهتان واهی نکشید اگر بزبان هر یک گوید یا خواهد دراز است
و هر روز تهمت و افترا اختراع میکنند و نامت اگر جواب بگویم که بیند
نمیکنند اگر میگویم در مجالس در موعظه میگوئیم که مجلس نشاید و نمیکنند و
اگر بنویسم کسی رجوع نمیکند نود شمر هر کتاب و از خانه خود هر
نمیآیند در مباحثات و با آنانچه میخواهند میکنند اگر از روی ایمان
احتیاج دارند چرا بخود من احتجاج نمیکنند و اگر از روی بی ایمانی است
که چاره ندارد خدا باید بکند و احوال خود و اتباع خود را که سابقا شرح داده
در جواب مسئله پنجم که گفته‌اند که بابی سیان خلق
وان شیخ بابی ملعون کافر غضب حق مراد که نبود این نهضت ایشان را اصلاح
کرد یا انکه چون دیده‌اند که این بابی ملعون که خروج نمود خون و مال و ناموس
مسلمانان را حلال کرد کفرش بر همه کس واضح شد و لجرالقوم بابی
هست پادشاه و علمای منصور خیال کرده‌اند که شیخیه هم ازین
که بگویم که فرقه خود ادعای بابیت دارد حال این افترا ازان شد که

و...

وقتیکه این ملعون خروج کرد و شبهات در اسلام انداخت جمیع این ملاها از
ردا و بقواعد علمی عاجز شدند چرا که اینها بجز قواعد اصولی و فقهی چیز
دیگر نمیدانستند و مواد فساد در میان اسلام گشت و کسی بقواعد علمی انکار
او را نتوانست کرد و اگر بعضی هم انکار او کردند بمحض لا اسلام و کفر
کافر و ملعون است بود چنانکه بکفر دوزخ در ردتان نجیبت نتوانستند
بنویسند بلکه بسیاری از ملاها داخل خود دعوای او شدند
و بعضی نشستند و بعضی دیگر از راه ترس از بابی بودن خود انکار
دیدند مگر حضرت حقیر که هیچ شک در ردتان او نوشتم در اطراف بلاد در بلخ
و عراق و عجم و عرب و حجاز و خراسان و هند فرستادم و مراسلات نوشتم
نوشتم و باسنادات دولت خاهم عریضه‌ها نوشتم و ملاها دربند دو کرمان
و در سفر خراسان بر منابر با دلیل و برهان اظهار کفر او کردم و جهتش تکفیر
او را و تکذیب او و لعن خود کردم تا حامی کنند که حال مثال
منافقین اخذ میکنند و در زمان غیبت امام حامی کنند و حال آنکه
علما است که جهاد در زمان غیبت حرام است حال که دیدند که این حقیر
در رد او چون بودم و امر او باطل شد و بعضی نشد حسد ایشان را بر
انگیخت داشت که نسبت بخود من دهند ادم عاقل هیچ نسخ کتاب فارسی
فارسی و عربی بنویسند و با طراف عالم میفرستند و که نکس ابادت تعاهد

او ثابت میکنند و در دروغ نسبت او کفر و در بهتان ادعاها اثبات میکنند
بعلاوه خود او و همان اعتبار میکنند و اعتقاد برای خود ادعا میکنند اما آنچه
ملعون کسیکه اینها نسبت بمعصوم داشته باشند اینها عمل اینها که او با اعتقاد
عقل هست زدن راه نمایند او را خوب با ایشان یک سخن مشتبه میکنند
و اما اینکه لفتها میبلد از بالخواهیکه کتب که حد عالم متشرع است بردارند
به بینند و نخواهند و بفهمند که این مردی که من تکفیر کردم بچه ادعاها
بوده است نعوذ بالله من زوال العقل و فیح الزلل و به نستعین و خلاصه
دانانکه اگر چه این تألیفات بعد از تشریف پادشاه اسلام پناه بوده اما اکثر
و نکرد اینها اسباب از خلوا ایران بواسطه انکار من بوده و بواسطه
کتب و موعظهها من چنانکه همین واسطه فیلم را اراده کردن و چند
نفرشان هلاک و ایشان انخالطفر با احوال الانتصار هیا از عوض آنکه مرا
بر اینجا هست که باسلام کرده ام تحسین کنند و تکریم نمایند بر این سببها
کفر امیز منهم بلسان نااماره است خدا با او حکم کن میان من و اعادی
من پاره علت و اضح این هست همین بود که عرض کردم من امروز باید
مخصوص میان ائمه [illegible] نیست و [illegible]
مبارک [illegible] در زمان غیبت منصب علما هستند و در احیانا نیابت امام
و احاطه از علما روایت کرده است که بلی در زمان غیبت خواهد آمد

[illegible]

و شرح آنرا در پنج شش کتاب مفصل نوشتم رجوع کنید و همین ادعاها او
در آن کتابها ابطال نموده ام   در جواب مسئله ششم که چه ادعا در
اثبات کرده
زمان غیبت باشد این مسئله را در جمیع کتابها که در آن خبث نوشته ام
از احادیث بسیار و اجماع علمای ابرار که در زمان غیبت امام علیه السلام جهادی
نیست و شرط جهاد وجود امام است در ظاهر و الامر کسی خروج کند
در زمان غیبت و نسبت اندک او بامام علیه السلام دهد آن جبت و طاغوت است
و بر ضلالت است البته و اگر جهاد امروز ثابت بود خود امام علیه السلام ظهور
میفرمود و همه این ادعاها از حب ریاست و دنیا طلبی است و سبب هلاک
[illegible] نبوده و نیست و انچه امروز علما ثابت است که بیشتر کبری و [illegible]
در دنیا است و متعرض احادیث از احادیثی چنانکه مذهب شیخ
ما اینست که در زمان غیبت مجتهد حد نمیتواند جاری کند و جایز نیست
کشتن و رجم کردن و تازیانه زدن حتی آنکه امر بمعروف و نهی از منکر در بسیاری
از جاها ساقط است تا ظهور امام علیه السلام مذهب طایفه است و طریقه [illegible]
و چنان میدانیم که بعضی مجتهدین که در زمان غیبت حدود جاری میکنند
و میکشند و رجم مینمایند و تازیانه میزنند در مسئله اشتباه میکنند
و حد زدن و جاری کردن مخصوص امام مفترض الطاعه است در وقت
ظهور امر حتی آنکه ائمه اسلام الله علیهم در زمان حیات خود حدودی

جاری نمی‌شوند و موقوفست تا زمان ظهور امام علیه السلام حال انصاف
دهید که با وجود اینکه مذهب او قوی تا اینست شایسته است که ما منهم
کشته باشیم طلب واجب باشد و خواهش خروج کردن و خون مسلمانان را
ریختن و عرض و مال مسلمانان را بباد دادن و والله که اگر لشکرهای مشرق و مغرب
جمع شوند و پادشاهی امروز زمان نه کشته جمیع اهل آن کشته خواهند شد
چرا که خدا اراده انقراض ایشان و ایشان را قبل از ظهور امام علیه السلام خواسته
است و تجربه بسیار فاسق و فاجر بسیار در دنیا و الحق با ایشان و لشکرها
ما نه غنیمت یا کافرستان [illegible] حلال بود و جایز نبود امام علیه السلام روز
می‌فرمود پس علامت عالم [illegible] کوشش کسی و ترک
و از خلق اعراض کردن و والله که اگر نماز [illegible] علم را در زمان
غیبت باید بمردم رسانید که نور اهل بیت علیهم السلام و علم ایشان منقرض
نشود و اهل شبهات و شکوک و مذاهب باطل آثار این علم را منقرض نکنند
می‌باید باید کرد کوشش [illegible] و دنیا را با اهلش و اسباب آن
و الی [illegible] اگر [illegible] علوم اهل بیت علیهم السلام که در دنیا
هستند سکون کنند و چیزی از معرفت خدا و رسول صلی الله و سلام
الله علیهم نگویند بسبب اهل شبهات و شکوک و مذهبهای باطل
ازین خواهند کرد [illegible] والله [illegible] جمیع مردم [illegible] و

و چنانکه اگر هیچکس در دنیا نان نخورد هم از گرسنگی بمیرند و وجود نان
پر واجبست در ملک هیچ جنبش وجود علما ضرور است و اگر ایشان ظاهرا
دین نکنند و محافظت آن را ننمایند و او ستاد ایشان اگر ایشان تعلیم نکنند و سلف
بخلف نرسانند دین بکلی از میان برود پس هست عالم [illegible] بحفظ دین
کم [illegible] نشود و در هر عصر تازه باشد غرض دیگر نیست و دنیا
طلبی و ریاست [illegible] الحمقان و غافلان از خدا و رسول نیست
و در صحبت عالم زینت و اظهار دین امر [illegible] و حدیث و دلیل و
برهانست هر کس [illegible] نکنند [illegible] از علما شمشیر و تازیانه
٢ قبول کنند و هر کس م
نیست حتی [illegible] در جواب از مسئله هفتم که گفته بود
که در بعضی از کتابها [illegible] لفظ شرطین [illegible]
[illegible] کتابها [illegible] از کفتن [illegible]
و در [illegible] که [illegible] عالم مطلع
را باطل [illegible] در دعا [illegible]
جاره ایشان مخصوص شد که بعضی از کتابها مختصر [illegible]
عبارت [illegible] و در مباحث [illegible]
مذهب [illegible] در زمان مرحوم شیخ علی [illegible]
ساختند و از [illegible] و مذهب باطل مسائل بر داشتند و [illegible]

نوشته‌اند ولیکن آنرا باسم مرحوم شیخ کرده‌اند و نقل در میان عوام شهرت داده‌اند
که این نوشته و دین بحث چون از تألیفات آن بزرگوار بوده‌اند فرموده‌اند که
کتاب صراط نیست و اسم خود را از سر آن پاک کرده‌اند همچنین کتاب مرحوم
سید اعلی الله مقامه را که نوشته‌اند تغییر و تبدیل داده‌اند و شهرت داده‌اند
که این رد بر سید است و همچنین این کتاب شاهد با علی انجلیه و الهنا است که اما علی الخصوص
بخصوصه آن کلمات را در آن اند احتسانکه و والله که من معنی آنها را نمیفهمم
چه جای آنکه نوشته باشم و در ایامی که کرمان بوده‌ام همان رساله را آوردند
که اینها که تو نوشته‌ای و ملاحظه کردم دیدم ربطی به من ندارد تا آنکه
اتفاقاً نسخه اصل حاضر بود آوردم بر حضار معلوم شد که اعادی دزد
کلمات الحاق کرده‌اند و از این جهت هر کس نسخه اصل را بگیرد عبد هم و
برای چنین روز نگاه میدارم و این شأن است از قدیم بوده در نوشته‌های
علما تحریف کرده‌اند چنانکه خدا در قرآن یهود و نصاری در انجیل و
از انجیلها و انجیلها که اسامی مختلف است و مسلمانان که امر حضرت
برگشته‌اند در قرآن تحریف کرده‌اند از برای هر یک از ائمه علیهم السلام همین
داستان بوده و همه علما این را بیان کرده‌اند که منافقان کتب شیعه را میگرفتند
و در آنها دروغ و کفر بسیار داخل میکردند و پخش میکردند و احادیث
در این خصوص وارد شده است و احادیث را در کتاب فصل الخطاب ذکر

کرده‌ام

کرده‌ام و اینها مطلبی که حضرات بلکه کرده‌اند همان معامله است که بعضی
منافقان با مؤمنان کرده‌اند تا زمانی که بوده‌اند والله العلی العالم کما یفعل آن
حیل بعض است که بعض ایشان اند و در کتاب من مسئلی الحاق کرده‌اند خلاف حکم
کنند عبارت من و ایشان را چه علاج بود تا پیش خط ما اقرار بعاق دحسة
ونادر دادند بانه لا حول ولا قوة الا بالله پس احقر بعد از این در کتب من مسئله
اگر مطابق قرآن و احادیث و اجماع علما من گفته‌ام و دین منست و آنچه
خلاف اینها است من از آن بیزارم و آنرا کفر میدانم این محلی است از مفصل است
و همین کتاب که گفته‌اند کتاب بعد لبنا الصبا است که من شبی در مجلس
جناب شیخ الاسلام کرمان برای ایشان تصنیف کرده‌ام و نسخه اصلش
حاضر است و این جزوه‌ها در آن نیست و آنکه نسخه شاید اصل نسخه از آن
در کرمان بوده باشد چگونه باشتباه مسئله زده لکن مثل اینها اصل آن نیکی
است که کتاب صحیح ظاهر برابر داشت و ملاحضرت امیر علیه السلام الیا الکرد
کسی با و گفت چه فایده از این پاک کردن و حال آنکه در دنیا اصلا هزار
از این نسخه هست در جواب گفت میدانم و لکن اختلاف هم که میان نسخه‌ها معلوم
میشود مرا کافیست حال امر اینها چنین است بیک نسخه هم قناعت دارند
که تغییر بدهند و حال آنکه از کتب من که هر باشد که اصل نسخه باز بادهند
بلا دیا فه میشود چه حاصل از این تغییر و تحریف

در جواب مسئله هشتم که میگویند که ما میگوییم که جمیع علمای سابق و
لاحق بر باطل بودند سبب این تهمت آنست که چون دیدند که در بعضی
از صلحا و مؤمنین سایر افتراها تفحص و تجسس میخواستند افترا میبندند
که مثل بنان و موسیان هیجان ایشان و از آنها الزام کنند چاره ندیدند الا جز
این افترا و اینهم افتراییست که بکنند و بیست کتاب من اظهار انکار تکذیب
میکنند و اینقدر که الحال من است از تعظیم علما پیشتر است از تعظیم خود بزرگان
بر ایشان و کلام من حاضر است و الحال خود در منابر و مجالس و فتاوی
در بلاد ایکرم میکنند و ندکال طعن بر بلاد ایکرم میزنند و در بلی از کالحال
ما طعن بر علما باقی میشود بلکه چه فضایل که نه باشیم از ابطال ایشان
که برای حطام دنیا و ابال و حسد فالح در حجوم شیخ میکنند و طعن
بر حجوم سید میزنند با عقل شایجو بر ابن عمیر امیکنند که اینها را تکفیر
کنند و لعن و طعن نمایند و در جواب میگوییم که شما صادقید و عالمید
و راست میگویید و در اینقول دعا مصیب و شاید یا بادل الظهار
بر اینخود را ناتم و میگوییم که این افترا و اشتباه است و روایت از گر
حسد گفته اند و در وقوع گفته اند انصاف دهید که تکلیف الجیست
لهذا این افتراها را نگویند تا ما در رها بنشینیم و ادب با ایشان راه
رو به راخر تفکر در امر انام شدند کاین احادیث که بار سیاه و ایدل بن که

ابر

دست یافت بار سیاه بواسطه علمای سابق رضوان الله علیهم از آن
یا ما غیب صیانبیم یا خود بحال مثل امام علیه السلام سیاه ابو و هم بواسطه علما[۲]
قبل ایشانست شکر الله مساعیهم که حق خود را در ایصال دین
ما بعد با صرف فکرها نکرد و الحال اهل بیت علیهم السلام را بار سیاه
انکار الاکثر ایشان نعوذ بالله منهم کنیم که یکی دین ما از دست ما
میرود و محال است که من در کتب اصول خود نوشته ام که جایز نیست
سوء ظن با ایشان و تصدیق نکردن با ایشان و اینکه ایشان حق
من عند الله و مسائل را از جانب امام علیه السلام بوده ماند و قالح در ایشان
نصب و کفر است و عداوت با خدا و رسول و ائمه است سلام الله
علیهم و رد بر ایشان بمنزله شرک است بخدا و نابود با لشک حلال
علماء ایشان ناصبی است با ائمه علیهم السلام و لهذا با بعضی مبلغ
و ما بر کتب احادیث با نظور فضیلت ایم که علما ایشان را مشرکست[۲]
خواه وفات یافته ایشان و خواه حی و معاصر ایشان با لوث نفاق
و لکن این حسنه انصاف ندارند و بعد از آنکه صد و بیست کتاب من که مملو
و علوست بتعظیم و تصدیق علما اینگونه افتراها میبندند تا حال که
انصاف دهید که ایا شیخ مرحوم و سید مرحوم از علما نبودند یا بودند و ایا
بحجه کار نجس ما ایشان جواب شکر را در ایشان روا میدارند و مصا

[۲] ند والله منه غیب مثلا و حال مثلا امام علیه السلام رسیده اند

[۲] کافر و زندیق کنند مرا ایشان

ایشان را میل از اینها یا از خلفا و علما اند که اعتقاد قوم از ایشان
میکنند ابا انجمن علمای متقی صالح که در اطراف آذربایجان و عراق و عرب
و عجم اند و همه مصدق شیخ اند یا با فلاح در ایشان فلاح در علما
و اجمعان علمای متقی و بر صبر کار که در عصر شیخ مرحوم بودند که تا
شرح حال ایشان را در کتاب هدایة الطالبین نوشته ام و علما جماعت و صحبت
طریقه شیخ مرحوم کرده اند یا با فلاح در شیخ مرحوم و صحبت فلاح در ایشان
ثابت باد صحت الحکم کنند میان ما و میان ایشان در روز قیامت
و بدانکه بعض ایشان قسم شده اند که بعضی از ایشان که حسد و عداوت
ایشان است فلاح در شیخ مرحوم و سید جلیل و اتباع ایشان همه
منتهی اند و بعضی چون شیخ مرحوم از دار دنیا رحلت کردند که دیگر حضرت
بارگاه ایشان نماند نفاق در حق شیخ و سید اکرم نمودند و همه همه
خود را صرف در فلاح علما
شهرت دادند که شیخ و سید از طریقه ائمه
فلاح در زمان ما کان میکنند و حال آنکه اینها بر همان طریقه مشایخ
خود هستند و تقلید می‌نمودند
نمیدانند چرا که حق مختلف نمی‌شود
در هر کس پیدا شد او را ابن ملکها می‌نامند و هر امری که میتوانند
میکنند

وانفر اسیر تله حال به بینند که فلاح در علما میکنند ۲

بهم

و بهمین قدر در این فصل اکتفا میکنیم   در جواب المسئله
هر که سر امر الخوسته باید که ماخذ و منشا ابتلا و که در میان شیعه
و با الاسر بافته داست چیست و حال آنکه خلاف ایشان یک است و تغییر
یکی تا آخر سؤال بدانکه این سؤال دو گونه جواب دارد یکی تفصیلی و
یکی اجمالی اما جواب تفصیلی در کتاب هدایة الطالبین نوشته ام و آن کتاب
فارسیست و در بلاد منتشر است هر کس تفصیل مسئله را خواسته
باشد و سبب نزاع یکی را بخواهد بان کتاب رجوع کند و در ان کتاب شیخ
از احوال علمای ماضین نوشته ام و شطری از احوال ثابت کرده ام و
تفصیلی از معاندین و حاسدین نوشته ام و آن کتاب در دهر و ادب
و دیگر اقبال ندارم که بتفصیل بنویسم جواب چون هر سؤال را جواب
جواب مختصر و مفید بنویسیم و آن اینست که وقتیکه شیطان بر حضرت
آدم علیه السلام حسد برد آن اول معصیتی بود که واقع شد و چون در میان
شیطان و حضرت آدم علیه السلام حسد واقع شد که عداوت با او و نسل
او بستند چون بر زمین فرود آمدند حضرت آدم میراث علم و اسرار
نبوت را بحضرت هابیل علیه السلام سپرد شیطان در هیکل قابیل در آمد و
او را بحسد بر هابیل داشت که چرا بابا علم و اسرار نبوت بحضرت
هابیل رسید و بمن نرسید و او را اغوا کرد تا هابیل را کشت بعد حضرت

۲ شیخ مرحوم و سید مرحوم نوشته ام و شطری از احوال خود ۲

آدم علیه السلام بشیث اسرار و علم نبوت سپرد و میان اولاد شیث و اولاد
قابیل همان حسد ارثی بود تا آن دو طایفه با هم مناکحه کردند و
ان حسد در جمیع مردم پیدا شد و هیچ ناقصی نیست مگر آنک
حسد بر کامل میبرند و پستی نیست مگر آنک حسد بر بالائی میبرد و فقیری
نیست مگر آنک حسد بر غنی میبرد و ضعیفی نیست مگر آنک حسد
بر قوی میبرد و در جمیع مردم این حسد پیدا شد بعضی از مردم بواسطه
حفظ خدا و قوت ایمان و تایید روح القدس حسد خود را میکشند
و ان حسد خود را قطع میکنند و بعضی مردم از تقوی میکشند و بمقتضای
ان عمل میکنند و حاید و نصرت شیطان مینمایند و چون اصل حسد
از شیطانست و ان از آتش است حسد آتشین وجود دایم در آتش
حسد خود میسوزند و کاه کاه آتش شعله میزند و محسود بیچاره را
بنکاه میسوزانند از این جهت خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را امر فرمود
که از شر حسد حاسدان پناه بیزدان برد و سوره قل اعوذ برب الفلق و
و علاوت اعلا آل محمد علیهم السلام هم از روی حسد بود چنانکه خدا
میفرماید ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا
آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما پس این حسد دایم
در میان مردم بوده چنانکه حال ضعیف بحال قوی حسد میبرد و او

بحر

بنفس کرفتار میکند که کسی باز باو نرسد حال بعضی از مردم اسباب
حسد شان جزوی است و آثار حسد شان هم جزوی است چنانکه
حسد بقال بر بقال است که بکوید کم میفروشد و کران میدهد
و ماستش آب دارد و او را در میان بقالان ضایع میکند و اکر دو نفر
عظیم تر باشند و معروفتر باشند اثر حسد ایشان عظیم تر میشود
و شهرتش بیشتر میشود و نفس بزرکتر میبرند که پس اکر کار اشتری بکالا
حسد برد با و نسبت میدهند که او را در میان شهری رسوا کند همچنین
هر چند این دو نفر بزرکتر باشند حاسد سعی میکند که او را در میان
ان جماعت و اهل که معروفست ضایع نماید پس اکر محسود در ملکی
معروفست و اهل آن ملک بفضل و بزرکی او اقرار دارند و حاسد
میخواهد او را در آن ملک رسوا کند و ضایع نماید کلاها بهتانها و
افتراها میسازد که اصناف مردم آن ملک بان بهتانها از آن برکردند و
همچنین اکر در اقلیمی معروف باشد حاسد سعی میکند که اهل آن اقلیم
را از او بکیسانند و ابتغی بینهای بهتانها و کاغذها و استشهادها
و مراسلات بسیار ضرور دارند چه کند مسکین آتشی در سینه او
مشتعل است که او را شب و روز میسوزاند و از خاموشی نمیتواند
بکند مکر با این افتراها و بهتانها و اذیتها و غیبتها و بدکوییها چون

این اعمال را میکنند فاما بعضی ازیشان آرام میگیرند بار چون مشغول
میشوند باز از سر میگیرند و محسود بحول و قوه خدا او را در خانه
خود آرام خواهد داد و حاسد مسکین در آتش که از شب و روز می
سوزد چون این مقدمه مراد است بدانکه طالب علم از بیداد مند و
را حسد در ایشان هست و چون عالم را خدا او را بر میکشد بعلم
و حلم و ذکر و فکر و نباهت و نزاهت و حکمت و او را در میان بشاشت
معروف میکنند و با ولسان ناطق و چشم ناظر و گوش سامع و قلم
حافظ عطا میفرماید کو تصنیفات و تالیفات او انعام میفرماید و
نام او را بلند میکند حاسدان بیچاره آتش حسد در کانون سینه
ایشان مشتعل میشود و آرام و قرار از ایشان میبرد شب و روز
در آتش که از مبکد از آن بیچارها چاره شان منحصر میشود باینکه
با او افترا بندند و نسبتها کفر و بدبینی و عجز با او بدهند شاید که او
از آنها اعراض کنند و آن ناخوشی مرض و آتش سوزان ایشان
آرام گیرد و اگر بعض این چون نسبتها اثر ندارد که ایشان بنسبت
طمع در ملک سلاطین و خروج و جهاد و جنگ متهم کنند و آن
تهمتها را با سلسلهها و مراسلات و پیغامها و مشافهات بحکام
و سلاطین برسانند و ایشان را بغضب در او در آرند شاید که در صدد

دهقان

دهقان عالم برآیند و او را ضایع کنند و بواسطه حسد ایشان
قال ایشان آرام بگیرد و تا آن عالم زنده است آتش حسد در سینه ایشان
مشتعل است و حکام و سلاطین که از این معنی غافلند که این حسد
بخو شقاوت خود مطلع نگردند و حکام را اسباب معالجه درد سینه
خود قرار دادند و امرا با شنام عرض و اطلاع میدهند ایشان بمقتضای
ملک آن بی خود با آن عالم عامل میشوند و آن عالم مسکین بلا در
ولغز خود گرفتار است و تمام دنیا در نظر او کرباو بد هند مثلا
ابو یابد آن عزلت و اثر و افتقار خود عوض نمیکند کسیکه دانش
که این بنیاد دارفانی است و تا فریب همه جیفه خواهند شد و همه هند
در خاک پوسیده و بالاکر روز قیامت در حضور مالک الملک جل ایستاد
و از حلال حساب داده و از حرام عقاب کشیده و اگر نعمت باید انداختن
و اگر عذاب باید کشید این دو روزه دنیا که منزل خوابیست
که ایشان هیچ چیز مغرور نمیشوند و دار باقی را بدار فانی عوض نمیکنند
و طمع در ملک هیچ زمین نمیکنند و لعنت آخرت را بتعب دنیا عوض
نمیکنند لکن حسد مطلع شقاوت در سینه خود نمیخواهند و این
اکابر را برای معالجه خود وسیله میکنند و بلغا ملتجی میشوند
و ایشان هم از روی غفلت و ضلال بواسطه آنکار میکنند که

سرامد همین است پس چون در زمان شیخ مرحوم اعلی الله مقامه
ورفع فی الخلد اعلامه خداوند تعالی آن بزرگوار را مفتخر فرمود بعلم آل محمد
علیهم السلام وکتاب وسنت وآن بزرگوار را در جمیع علوم وفنون
کامل فرمود تا اینکه قریب بسیصد کتاب در علوم شتی نوشت
وفضلا جمیع علوم مسلّم دست فرمود وجمیع علمای عصر آن بزرگوار
تصدیق بر علم وفضل وکمال وزهد وتقوی آن جلیل الشان را
نمودند واجازهها باو دادند واجازهها ازاو گرفتند وجمیع شیعه
تعظیم وتجلیل او نمودند وپادشاه عصر وجمیع حکام وعمال و
شاهزادگان که در اطراف ایران بودند ایشان را تکریم کردند وتحف
وهدایا وجایزها ومستمریها که بایشان رسانیدند وبایشان
تقرب بخدا جستند واز انفاس شریفه ایشان استمدادها کردند
اثرها جستند تا کنون بسبب جمعی از طلاب مشتعل شد وایشان
کلمات حقه بکنجی از آنها حسد سوختند وتلفشد تا جایی
برای رد نمودند بدانند مگر آنکه آن بزرگوار را متهم کنند وهر رأی
باطل وتهمت شفای غیظ خود را طلبیدند تا شاید مردم را از
ایشان بکیسانند وان عزت خدا داده او را زایل بدل کنند تا بلکه
شیخوای را کتمان کنند وعزت خدائی بان چیزها بر طرف نمیشود

ونشدند تا آن بزرگوار اجل موعود خود رسید وبجوار رحمت خدا
وند فایز گردید وسید مرحوم بعد از آن بزرگوار بالطاف کردکار
اظهار علم نمودند وصیت علم ایشان روز افزون شد ودر انواع
علوم زیاده از سیصد کتاب نوشت ودر اطراف هند وایران وآذر
بایجان وعربستان منتشر گردید وتلامذه ایشان متفرق گردیدند ودر
همه جا اسم شریف ایشان منتشر گردید وپادشاه جهان عصر ایشان
وحکام وعمال آن نیز ایشان همگی در عزت دادن ایشان بارسال اموال
وهدایا وتحف برای ایشان تقرب بخدا جستند وبر عزت واحترام ایشان
افزودند وعلمای بزرگ که در عصر ایشان بودند وبصفت تقوی و
زهد موسوم بودند تصدیق ایشان نمودند باز اثر حسد در کانون
سینه بعضی از طلاب بمقتضای آنکه از جلیس بی ادب مشتعل گردید
وچاره برای شفای غیظ خود ورد کشتن خود ندیدند وبانواع
تهمتها وافتراها وتحریف کلمات وسعایت وزدن بسلاطین ایشان را
متهم کردند وخداوند عزت ایشان را روز بروز زیاد کرد وحکام
وسلاطین بحرف ایشان مغرور نشدند وباستماع حرفهای ایشان نکردند
تا باز اجل موعود ایشان در رسید وبجوار رحمت ایزدی فایز گردید
حال اگرچه نام خود ابرد بعد از نام مبارک ایشان همین سوء

ادبیت و ستایش نیست لکن جواب از سؤال مخاطب و الزام آنست
عرض میکنم که چون خداوند از روی کمال فضل ایشان با سلامت طبع و صفای
فطرت و با این فقیر خوش چینی از خرمن علم ایشان خوشه انعام کرد
و در علوم در زمان قلیل تقریباً یکصد و بیست کتاب نوشتم
و در اطراف بلاد منتشر شد و بعضی مؤلفات در نزد این فقیر تلف گردید
و بسیاری فضایل آل محمد علیهم السلام منتشر کردم خیلی گران آمد که بابا
کار بگویند کان آتش حسد که در سینه ایشان از سابق و لاحق هست خا
موش شود و الا خواهند سوخت و چاره عجز است چاره چه جهان
ناچیز سابق را نابود کنند بنگاهست و افتراهای و غیبت و بدگویی را
گذاشتند و استشهادها و مراسلات باطراف نوشتند و باین نسبتها
که نسبتها باید و سؤال کردند با مرا متهم نموده اند و چون چند سال اینکه
نسبتها دادند دیدند چاره نشد کشتند با باب ناچیز لعظم را کرد و
بمقتضای اخلد الی الارض و میل بحکام و سلاطین پیدا کرده و بر ایشان امر را
مشتبه کردند پس استشهادها نوشتند و مراسلات نگاشتند و بعضی
دادند و مشافهه عرض کردند که فلانی طالب ریاست و ملک است و
ادعای بابیت و خروج دارد و اینکه هیکل است هست هم بواسطه نسبت
من بحکام و سلاطین جمع است پس باید او را طلب سلطنت و ربما

متهم

متهم کرده و اینکه هیکل این باب ملعون هم در زمان مسکین خروج کرد
و اسباب قیاس و حدس را قوی کردند و باین واسطه باینکه نسبتها
و افترا و اهانت مرا متهم نمودند و حال آنکه من بالذات بحمد الله فکر از خرافات
خود مبتلا هستم و تمام روی زمین را بیک نان فکر نکرده کتاب نوشتند
و علم معاوضه نمیکنم و بحول و قوه خداوند نعمت باقی را با نعمت فانی
عوض نمیکنم و انشاءالله دیدند اگر خداوند بمحض قابلیت من عطا
کرده بود بدست خود از خود دور کردیم در ایام اقبال دنیا و بنا
از من نگذشته بود و الی الان نگذشته است و باز همان طور
که سابق عشیره من عمل میکنند از من هم بری هستی بلکه مستوفی گوئی
پادشاه اسلام پناه را مثل سایر برادران کرده و لقمه نانی تحصیل
کرده ولکن فقیر و اینوار جمیع روی زمین و ملک دنیا ترجیح
داده ام و لکن این حسادت چاره غیر از همین که تحرکات نداد از روز
تا حال خداوند بر سلاطین و حکام امر مرا واضح کرده و در آینده
روز افزون هم واضح خواهد کرد و خداوند اخبار ملک را انجام
نگذارده است و خود مالک الملک و مقلب القلوب و الاحوال است
و لا قوة الا بالله العلی العظیم   در جواب مسئله دهم
کما یا الحسنا از غضب شیخی باید کرد با نه بلکه این افترا بر ابوالحسن علی

کرده اند که بعضی از آنان میگویند که این حضرات شیخیه شما را کافر
و نجس میدانند و حال آنکه شما مسلمانید و شیعه اثنا عشری
پس معلوم است که اینها کافرند چرا که در روایت شایع است که من
کفر مؤمنا فقد کفر و حال اینکه شما اگر بالیقین مسلمانید و شیعه
پس کافر اینها هستند که مسلم و شیعه را کافر میدانند و یا بواسطه
خواسته اند که اظهار کنند که شیخیه کافرند و حال آنکه خدا و رسول
و ائمه سلام الله علیهم اجمعین میدانند که شیخیه احدی از مسلمانان
را کافر نمیدانند اگرچه شیخی نباشند چرا که شیخ جلیل و سید نبیل
را مفترض الطاعه نمیدانند چرا که ایشان را معصوم نمیدانند
و تا کسی معصوم نباشد مفترض الطاعه نخواهد بود پس چون
معصوم را منحصر در چهارده نفس مقدس میدانند و مشایخ خود را
معصوم نمیدانند ایشان را مفترض الطاعه نمیدانند و چون
مفترض الطاعه ندانند پس مخالفان ایشان مطلقا چگونه کافر
خواهند بود بلکه فاسق و عاصی هم نخواهند بود بلکه جمعی وثوق باین بزر
گواران دارند تقلید ایشان میکنند و جمعی ایشان را نشناخته
اند و اعتماد و وثوق بعالمی دیگر دارند تقلید او را میکنند
و ما نسبت بشیخ و سید را در اصول عقاید هم بدون دلیل

نمیدانیم بلی حسن ظنی بایشان داریم که مبادا در بعضی مطالب ایشان نفهمیم
اگر کلام ایشان را فهمیدیم شکر میکنیم و اگر نفهمیدیم صبر میکنیم
و از خدا مسئلت میکنیم که فهم آن مسئله را بما روزی کند و الا بغیر
انکار بر ایشان نمیکنیم و تا حال هم مسئله نشده است که بفهمیم
که ایشان خطا کرده اند و بر خلاف ایشان بفهمیم و اما کسیکه ایشان را
نشناخته و حسن ظن بایشان حاصل نشده است چه کند البته خلاف
میکند فروع دین خود را از مجتهد دیگر و در اصول دین خود تابع دلیل
عقلی است هر جا که مساعدت کرد تصدیق میکند و هر جا مساعدت
نکرد صبر میکند پس وقتیکه ما خود که منسوب باین بزرگوارانیم ایشان
را مفترض الطاعه و معصوم ندانیم و تصدیق ایشان را بدون دلیل
فریضه ندانیم چگونه این تکلیف را بخلق غیر خود میکنیم و اگر دشمن
چاره برای غیظ خود جز این تهمتها نمیدانند و بهشت را ببندند و بخدا
هستند و گفتند پسر دارد و دختر دارد و ظلم میکند و علی را شیطان
است و شریک اوست شیطان و به پیغمبر صلی الله علیه و آله تهمتها
زدند و گفتند ساحر است و شاعر است و کافر است و مجنون است
و دزد است و عاشق زن مردم شده است و گوش بلهو و نقاره میدهد
و زن خود را بلند میکند بر دوار که تماشای نقاره چیها کند و رقاصی

کرده نعوذ بالله من غضب الله و بر ائمه علیهم السلام تهمتها زده‌اند
که نسبت نداده‌اند و بر پیغمبران کذا تهمتها زده‌اند که در کتب و قرآن ثابت
است و ذکر تن بطول می‌انجامد حال ما چه توقع داریم و بنی آدم همه
یکنوع نباشند مگر کسی که تقوی پیشه کنند و مخالفت نفس اماره
نمایند خدایا حفظ کن ما را از مخالفت خود و مخالفت رسول مطهر
و مقدس خود و مخالفت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین انصاف
دهید که شیخ مرحوم را چرا نسبت دهند که شیعیان را که اشتباه کرده‌اند
در کتاب و سنت و بوحدانیت وجود دلائل شده‌اند با وجود آنکه علما
اظهار انکار فرموده‌اند چگونه میشود که مخالفین خود را عموما کافر
و نجس دانیم و از ایشان اجتناب کنیم و اگر کسی مخالفین را کافر و نجس
گوید ما از او بیزاریم و از طریقه ما بیرون است دیگر خود دانید و
عاقبت خویش و صحبت ختم کنم در این فصل کافی است   در جواب
از سؤال یازدهم که ما بعقد و نکاح حضرات با السنیه چگونه است
و حضرات شهرت داده‌اند که شیخ عقد و نکاح با السنیه را باطل
میدانسته این تهمت بر ایشان زده‌اند که جمعی از اصحاب حسب و نسب
و غیرت بفغان آورند که شیخ شما را حرام‌زاده میدانسته خدایا
انبیا و اولیا علیهم السلام که مادران و پدران این طایفه حکم کن

که باقیه در عقد او باقی نکاح‌اند این پیغمبران و مادران ائمه علیهم السلام وکنیز بوده
بعضی مجوسیه بوده‌اند و بعضی نصرانیه بوده‌اند که ایمان آورده بوده‌اند
که ایشان را از دار الحرب آورده بوده‌اند یا بقول بد دل ایشان میتوان
گفت و نکاح یهود و نصاری و مجوس صحیح است چگونه نکاح مخالف شیعه
از مسلمانان و شیعه باطل است چرا امر وثیقه باید اکرم و ثنا
چرا عقل ندارید مادر شیخ و سید مرحوم اگر عقد کرده بوده‌اند و
شیخ کجا بود و مادر من اگر عقد کرده است و من شیخی کجا بود جمیع
عشیره و ابا و اجداد اما مادرهاشان اگر عقد کرده جمیع این شیخیه که همه
مادرهاشان اگر عقد کرده است شیخی از کجا بوده بالجمله
زمین حرام‌زاده‌اند همچه کافرین خر فرامین نادهیچ عاقلی چنین حرفی
میگوید اگر دین ندارید حیا چرا عقل ندارید که چگونه تهمت
زنند اگر دین ندارند چرا اینگونه حرفهای زشت میزنند در اخبار
رسیده که غیبت بدتر از زنا است و غیبت بدتر از زنا است
که مسلمان از عرض عوام مسلمین را غیبت کنی و صفتی که دارد بیاد
یاد کنی حال انصاف ده که غیبت بدتر است یا تهمت و عالم رد خطا
اعظم است یا جاهل و تهمت بعالم چه خواهد بود اگر غیبت عالم
از زنا بدتر است بالله فکر صحبا کنند و انتقال نناشایست

نگویند و اذیت مسلمانان نکنند خدا چکنم اگر هیچ جواب نگویم
و تفضیل بر ایشان کنم و بادب سلوک نمایم جمیع خصلتها بکردن تا
مشتوند انکار کنم و دانا نمایم بدین راه است کرفتن میگوییم ما علما
و نوایب سخنان قالوا علی امیکنی چگونه باشما رفتار کنم تکلیف مظلوم
مقهور چیست پس شما از جهت حسام دست بر دارید تا من نیز
کی شما را نکنم و یکقلم از روی صادقی تجاوز نکنم والله المستعان
مشتو یا ازین رفتار که آنچه میخواهیم میگوییم و آنچه میخواهیم میکنیم
و بو تقش مکش که قالوا علی المشتوند با شیخ مرحوم از علما انیست
اما ستیلم خوم از علما انیستا با مرحادم علما ایشانم اخر یکی از ایشان
بیاورد دو روز تصنیف و تالیف خود را و انکار ما علما اینکه هست
کتابی در انواع علوم نوشته اند مقابل کتاب باید لا الا الله تعقلون
وامن اولیاء ایشمون حکمة بالغة فما تغن النذر
در جواب از مسئله دوازدهم که مال المخالفین را مستوان خورد
بانا بر جهت راه ان سه اختلاف که دیگر نسا لبعزم چنان
مقبل بنابر و نعوی نیست و عالم صدمان تحصیل دنیا است
و مال دنیا و دیگر انکه چون مقبل سنت نیست میگویند
هر مال که هر مسئله میخواهند بگویند تا را با تحریفها چو دست ان

دانند

دانستن بحث حلال داننده و ضروری نگشت داننده ان نصرانی دیگر که
که اینجماعت مانند و بوجهت نیفتادند و شاید بواسطه وفق
و اشنای با مارا همی بر وند گفتند این نسل با بلکه این بهار اهمال بی
کرد و از شیخ مستمر کرد گفتند شیخ مال المخالفین خوردن حلال است
اگر با ایشان ما با امانت باهیله با بعاریت سپرید با نسبه با ایشان
باهیله ایشان البته مال شمار حلال است مال شمار المحیونان
و این از محاسنات و خشت در نظر اهل دین عظیم است خاک العجب
خون شهدا را در راه محبت که حکم کن میان ما و اینجماعت انصاف
دهید که مسلم مال مسلم چگونه حلال میدانند که سبب حلال
میدانند مگر نه اسلام خون و مال مسلمانان را محفوظ داشته
مگر نه انست که خدا یکی است و نبی یکی و امام جماعت محصور
و کتاب یکی و شرع یکی با اموال سنیان را مباح میدانند بر میم
چگونه اموال شیعه را مباح اموال اهل ذمه را مباح میدانند بر مرد
چگونه اموال شیعه را مباح میدانند والله که دین و طریقه ما انست
که اگر قاتل سید الشهدا علیه السلام ان شمشیر را که بان سید الشهدا
علیه السلام را قطع کرده بود با امانت سپرد باور تا ایم چگونه خیانت
کنم ال برادران دینی خود را حلال دانیم بر مردم و جمیع بحضرات

بالاسمیه طایفهٔ هستند از مؤمنین مثل ما و برادر دینی ما هستند
تقلید مجتهد دیگر را میکنند بکتاب مکر و لیکن در مذهب
شیعه که همه تقلید یکفقیه را بکنند و اهل حرمت اسلام را نگاه
نداشته با ظلم کنند و اضرار و هتک بازند و گاه دست ایشان [illegible]
کنیم نه آنست که خون و مال الناس را مباح دانیم نعوذ بالله بلکه هر مظلومی
از ظالم خود فغان میکنند و تظلم مینمایند و گله ها میکنند و داد [illegible]
اینست که خدا میفرماید لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من
ظلم و سخن مظلوم را استثنا فرموده و منعوض نشده است و [illegible]
ما در باره حضرت گله و تظلم است نه آنکه ایشان را کافر دانیم و لکن
این بیرونان با نوع تهمتها ما را متهم کرده اند و میکشند و الحاصل این
هنر است که مال ایشان را مباح میدانیم و این هم اشتباه هست
عظیم مردم بیرون اگر یا کسی باشند در [illegible] خون و مال او
بعد از آنکه هر یکی را باد دهند و ادعا منابع اگر هزار سال با وی باشد
و بدست او یعنی بعلت نمیآید و نزد کافر نمیخوانند و مال او را
حلال نمیگوید و خون نیز حلال نمیکنند بلکه نجس نیز نمیگویند
نمیدانند بلکه اگر تو گرسنه باشی و مشرف بر تلف تو را سیر میکنند
و اگر تو تشنه باشی تو را سیر آب میکنند و اگر مریض شوی تو را معالجه

بکنند

میکنند و اگر بمیری تو را غسل میدهند و کفن میکنند و فرایض
اسلام را درباره تو وفا کنند اما شما میکنید با تو اگر بدست بیچاره اعمال
دخل یابند و فرایض دین را ندارند پس ما برای اعمال خود [illegible] ایشان
بلخودشان زیرا که خودشان چنانکه میبینیم و بجا میآورند و [illegible]
فرایض اسلام را مراعات میکنند و ما درباره ایشان میکنیم پس [illegible]
کمال انصاف است که با ما که چنین نکنند چنین کنند چنانکه یکی از اکابر
در روشنک مشرف بر هلاک بود رفتم و نجات دادم و ضامن شدم
و ذلیل بود حفظ عزت برای او کردم چون از آن مخمصه نجات یافت
الحال تدبیر بر قتل و ازاله من مینماید و باز اگر دستم برسد و خلاصیه
شوا تیر و آتش میکنیم چرا که اگر حرمت اسلام و علمای اسلام را
ضایع کنند من نیز باید بمکافات حرمت اسلام را از دست دهم
و همچنین همه دیدند که علمای ایشان مجلس فاتحه بجهت ایشان
اقامه نکرده و احترام ایشان را منظور نداشتند اما این حقیر با وجود
این بی لطفیها ایشان مجلس فاتحه برای ایشان اقامه کردم و چون
یکی از علماء امامیه مرد و مجلس فاتحه برپا کردیم اهل سنت از ایشان مجلس
نیامدند چه جای اقامه مجلس بار بار با نقل [illegible] مسلمانان
که نسبت با ما بدهند خصلت ما نیست و خصلت ما نیکی و تقوی

وورع وزهد واقامت فرایض وعمل بمستحبات مهما امکن واجتناب
از محرمات واز مکروهات مهما امکن واداء حقوق وامانت است
دین ما و نبت ما واگر قصوری در اعمال واقع شود استغفار میکنیم
ومعصوم نیستیم لکن دین ما اینست که عرض شد
در جواب از مسئله سیزدهم که دادن صدقات بحضرت پادشاه بدان
انجلال ومکرم که حضرت اعلی ما او سادات کامل دارند که در این
امور او سادات ما مرتبت فکر کردند که سلاطین را که خمس
خروج نخانند وعلمارا خمس نکشند و تفتیش و قلع علما
وتجار که خمس حلال دانستن مال مسلمانان حال فقرا ومساکین
را چه کنیم او سادات ایشان با ایشان حجت کرد که بگویند که شیعه
صدقات خمس وزکوة را بغیر شیعی حلال نمیدانند سبحان الله
سبب چیست چه واقع شده است که بابد بر مسلمانان صدقه را
حلال ندانست وایشانرا از زکوة وخمس منع کردند بلکه اگر چه گفتند
که زکوة وصدقه را بر شیعی واجب میدانند تر دیگر بود چرا که هر کسی
میخواهد که خود را مستحق و اجر که دست مردم کند و ذلیل نشود
اما روایات در فقه اثناعشریه که امر بمحض است اما از
خلایق مسئله با ملاحظه روبجز ارائه نیند و تلک بابی ما ایشان

اند

اند باید بد انکه خلاقت اغنیاء الی فقرا و ایشانرا ازمایش بلاذن
حقوق کردند وفقرا الی اغنیاء وایشانرا ازمایش بصبر بر فقر کردند
اموال اغنیا حقوق بجهة فقرا وایشانرا حکم کرد بر ساینان
از حق باهلش واهلش فقرای اثناعشریه اند حتی انکه اکابر شیعه را
باید منزه کردند از دادن زکوة و زکوة برای ضعفا که در دین خود ضعیف
میباشند و بجمیع فرق اثناعشریه و موالین ائمه علیهم السلام
میتوان زکوة داد کویش باین تخصیص ولا تنفقوا منکم احلاء وامر مضمون
حب [illegible] ودر دادن خمس لشیعی وغیر شیعی علی السویه است صحیح
هستند معین وحقوق دارند معین وصدقات هم مثل زکوة است
اخر من کتاب فقه نوشتم کتاب جامع الاحکام بان رجوع کنند و مسائل
انرا به بینند وان کتاب عمل است که باطراف میروند و بان عمل میکنند
اگر بغیر شیعی جایز نبوده دادن مردم را بر صلوات نمیکند از دم لکن هذا
محض است و شیعی وغیر شیعی نیست علی السویه و نظلما از ایشان
دخلی بمسائل دینی ندارد بلی تظلم داریم در غالب کلها از دست
ایشان جزع و تظلم میباشیم چرا اگر این دو کلمه را هم نگوییم غافلان
سکوت بد اینها که سکوت بد الهام سکوت دارند و نقل بر
میباشند بر بعضی ابنقوطها ایشان بلند داد میزنیم و

ظلم مینمائیم و میدانیم هر که این ظلمها فائده ندارد و لهذا بار نمیا نیست
و هیچکس بنصرت ما ایشان و الهی نمیکند لکن رای محض همین است
که تصدیق ایشان بر همه‌ها عمل نماید باشد و خود ساعی در اطفا
نور حق شده باشیم پس بضرر حق خود امی کنیم بحرج و الحاح
و ظلم و کلم چرا که بغیر از این طورها در زمان غیبت روا نیست
در خانه اگر کسی است یک حرف بس است   در جواب از مسئله
چهاردهم که جهاد در حضرت آباشد این ندبیر هم بر نجه فروشان است
که چپانهز سپه فروش که محابند و از هیچ جا جبن ندارد و تا
جهت با هر کسی معاشرت میکنند لهذا الهم با بدلکه تدبیری کرد که ترک
بخیه نیز ندارد جواب این مسئله هم مثل مسئله زکوه است و خلل معطل
کند از کسب که اضر اهل مسلمین میرسد و سعی در اخفای حق نمودند و تغییر
شرایع و احکام داده‌اند چرا غیر شیعی بیا بانچه داده مکر از اسلام
بیرون رفته‌اند و شهادت بوحدانیت میرا نمیدهند و نماز نمیکنند و روزه
نمیگیرند و چون جواب این مثل مسئله زکوه است و در فصل
سابق گذشت اعاده نمیخواهد   در جواب مسئله پانزدهم
که میگویند که ما گفته‌ایم که سید الشهدا علیه السلام شهید شده است
از این جهت که بکلی بخدا می‌ابایند و حتم ندارند که

در سال

در سالی ده روز روضه خوانی میکنیم و خود منبر میرویم و در روضه محتوم
و میگریم و میگریانیم اما کوش ندارند که قطعاً بالهام او نوحهای مرا
بشنوند که در منابر و مکانها میخوانند مردم را باکار مفضل کردن نوشته
ام در میان مردم چیزی نیست و ندیده اند که ایامی که آنها گریان نوشته و بر
لکن چنان میکنیم خلاف آنکه آنها بین البطلان میرسند و همین جلسه
برای من چرا که برای مردم معلوم میشود که اینها از روی تقهی
و عداوت سخن میگویند و مقصودشان محض تضییع مسلمانان
است از روی حسد و عداوت با آنکه ایشان ندیدم هم برای آنست که مردم
در اخر الزمان شدید الحرص‌اند بعزت داری و سبزه شعار شد
و داخل ضروریات شده است حال با اینکه ندبیری کرد که اصنافی صنفه
خوانها و علجان ایشان و بیان عزا و لهذا که از موقوفات بر تعزیه داری
منتفع میشدند لهذا امر نمیکند و لاین اقالی بعقلی کردند و
اوستادشان اشتباه کرده است بر بین البطلان است
در جواب مسئله شانزدهم و حکایت علی ابن مطهر حضرت محمد الغنی ما
نسبت باحتیاط ندارد بر فروعات نواهی همه‌ها با ساختند که اگر یکی
بکار نخورد دیگری قائم مقامش باشد و این همه‌ها را با ساختند
که اگر یکی بکار نخورد دیگری قائم مقامش باشد و این همه‌ها الهم

برای علما و طلاب شیعه اند و الا کمترین چندین کتاب در علم اصول فقه
همه حاضر است و کفری بر احدی بواسطه عمل بمظنه اثبات نکرده ام
و نسبت باعتقاد نداده ام بلکه از تعصب و حسود ان اسلام بلکه
از اسباب نقص در عدالت و زهد و تقوی ایشان ندانسته ام
رجوع کنند با ارکانها و به بیان فقها مسئله اجتهادی است و محرکی
طوری فهمیده است فلما اصولیین بعلم عمل میکرده اند مانند
شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن ادریس و امثال ایشان و متاخرین
ایشان بعضی قایل بجواز عمل بمظنه شده اند و بعضی تجویز نکرده اند
و اخباریین علما اعمال بعلم میکرده اند و ظن را تجویز نمیکردند و ابطال
همه شده از اصول دین نیست و از ضروریات نیست که خلاف
در آن سبب کفر گردد جمیع مسائل اصول و فقه اکثرا شده و باید
خالقی باشد چنانکه حقیر در بیست مسأله مخالفت سید مرحوم شیخ
مرحوم کرده ام و سید مرحوم هم در بیست مسأله مخالفت شیخ مرحوم
کرده اند بعضی در اصول فقه و این خلاف همیشه در مابین علما بوده است
چرا که اجتهاد نیست و هرکس از کتاب و سنت طوری فهمیده است
و هرگز سبب تکفیر و تفسیق نبوده هم احترام هم را میداشته اند و
تقلید با و فتوی بیکدیگر میکرده اند و تراجعی در میان نبوده است و

حال

حال هم نیست و چون در حاصل اختلاف هم تعمق نمائی آخر تفاوتی
نمیکند چرا که هر دو طایفه بکتاب خدا و سنت رسول صلی الله
علیه و آله عمل میکنند و هر چند از آنها مفهمند بآن فتوی داده
و عمل میکنند و تفاوت در عمل نمیکند آنها بخلاف در طور فهم سنت
و عمل است و از جمله همه ایشان اعتقاد بر ابا بکر فرموده و ایمان بایشان
اعتقاد بر همه ایشان مینمائیم و تعظیم و تجلیل ایشان و صمیمیت مینمائیم و کی
ما مشغول نیست بتعظیم ایشان لکن دشمن بد گوی اخباری شده اند
و ایشان شفای غیظ خود در آن دیده اند که میکنند حالا اگر بعض جهال
چیزی شنیده اند که اخباری نیست یا از آن بزرگواران کرده نقص میکنند ما
نمیشویم چنانکه علامه بر جمیع علما اخر کان فیه میکنند و نقص
بر علما نیست و هم شیعه اند و حرکات فیه میکنند و نقص امام
علیهم السلام نیست و همه امت پیغمبر اند صلی الله علیه و آله و صحبه
معاصی مرتکب اند و نقص در پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بالا کو
ما ها ایشان امر کرده با تحریص نموده باشیم معاصی ایشان نموده
نقص بر ما است و علم الله و شهد که منکر نهی کرده و میکنیم لکن
مردم لغو اند چنانکه عادی ما هم فلاح در شیخ مرحوم و سید مرحوم
مینمایند و حال آنکه از اجله علما بوده اند و همه علما ایشان تعظیم

و تعجیل می‌نمودند و مداحها برای ایشان نوشته‌اند و فرموده‌اند که
مع ذلک احتمال اطلاع ایشان قدح در آن بزرگواران می‌نماید پس
بلکه ولی کامل احتمال است خواه از اتباع شیخ مرحوم باشند یا از اتباع
سایر علما و ان غالب احتمال نقض در علمای اهل سنت بلی غایت تعجب که عقلای
قوم بیرون نداده‌اند و گاه گاه در مجالس و محافل عوام بحث می‌کنند است که بطور
کیفیت اخر فکر بکنند که من از زمانه دارم شمشیر دارم تسلطی دارم
چوب و فلک دارم که مردم را شوانم بکنم یا چیزی که دارم زبانست
بزبان می‌گویم و مخالفت کننده را لعن می‌کنم و هر وقت بشنوم تحریم و تکفیر
شدید می‌کنم لکن فکر کنید که حکام بلاد با استیلا و شمشیر و حکومت
و تسلطها نمی‌توانند مردم را از انواع ظلم و اعمال قبیحه باز دارند گوش
میدهند چشم می‌کشند می‌کشند چه مردم نمی‌شنوند من چگونه چنین
جهال می‌شوم اما من از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر نیستم که در
امتان جهال هستند و باید که در تقلید من نباشند اما از ائمه علیهم السلام
سابقین بیشتر است که در شیعیان ایشان جهال هستند و در مقلد
من باید نباشند یا از علمای بار باشند و سابک لجراء حلود می‌کردند
من مشخص نمی‌کنم در مقلدین این جمله هستند و در مقلدین من
نباشند اما من علی مقلدین باید معصوم باشند و الا من مجرم و شبه

او ظلم

روزگار و بر باطل من چکنم کتاب برای ایشان نوشتم و ایشان را ابواب
اعمال لعن کردم و بیزاری از ایشان کردم زیاده از این نمی‌توانم خدا که کتاب
فرستاد و در قران کاذبین را لعن کرده و مردم باز دروغ می‌گویند و
قاطع رحم را در سه جا قران لعن کرده و باز قطع رحم می‌کنند قاتل نفس را
کفر مخلد می‌کند در آتش جهنم باز قتل نفس میکنند اذیت مؤمنان را گناه
عظیم خوانده و باز اذیت می‌کنند غیبت کننده را او علاقه خوار ابد کشته
مرده کرده و باز می‌کنند این چه توقعیست که مردم با ایشان اطوع
باشند تا بر آنجا که اول عالم و پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی سلام الله
علیهم اجمعین و اگر نه چیزی در نفوس است چرا انتقام اظهار اینقدر
می‌کنند و طعن اظهار این من میزنند خدا را حجت اهل مرا من بکنید و
عبرتی از رفتار مردم با من بکنید بهر حال اگر این عیب است از دو طرف
عیب است و بحث بر هر دو طرف وارد و الا کسی چه بحث دارند

در جواب سؤال هفتم که کلیات عقاید شیخ را خواسته‌اند
اگر اجمال می‌خواهید عقاید اعتقادات جمیع شیعه اثنا عشریست و آنچه
شیعه برای اتفاق دارند در اصول دین ما بان اقرار داریم و آنچه را انکار
دارند ما انرا انکار داریم و اجماع شیعه را در اصول و فروع حجت می‌دانیم
و اگر فی الجمله تفصیل می‌خواهید اگرچه نفع زیادی در نوشتنش نیست

بلغ

از آن کلمهٔ جامع تر نیست ولکن چون هر سؤال جوابی است عرض می‌شود
که اعتقاد ما طایفه مسمّی بشیعه در خدای تعالی عالم الرّجال شأنه آنست
که خدای تعالی احد است در ذات خود که ازلی و ابدی جز ذات یکتای بیهمتای
او نیست و واحد است در صفات خود که جز خدای واحد جل شأنه موصوف
بآن صفتها نیست و هیچکس جز خدای احد بآن صفتها نیست و واحد است
در افعال خود که هیچکس شریک در افعال او نیست و واحد است
در عبادت که عبادت هیچکس جز خدای واحد قهار قابل به ازلی روا نیست
و شرکت عبادت غیر او و او در ذات خود محال است و ما سوای
او با او امتناع بحث دارند لغیبات ثابت در ذات و نیست و او مقارن
با چیزی نیست و مربوط با چیزی نیست و هیچ شیئی غیر از ذات احدیت او
در ذات او نیست ذات در جسم و مرئی نیست دارد و نه حلول کرده نمی‌شود
و بشکلها و صورتها داخل نمی‌شود در صفات خود واحد است و هیچ
مشاکل با او نیست مشابه با او نیست و تعطیل او از صفات روا نیست
و تغییر او مخلوق شایسته نیست پس علم دارد نه چون علم مخلوق و سمع
دارد نه چون سمع مخلوق و قدرت دارد نه چون قدرت مخلوق و
همچنین همهٔ صفات کمالیه را دارد نه چون صفات مخلوق و در افعال خود حال
است که نه باین معنی که در ایجاد ما سوای او غیری مستقل است و او

موجود نیست با غیری شریک است و تصغیر او افزایند و تصغیر
غیر او با غیر در کل با او شریک است با غیری و کل اوست و مباشر و
خدا بیکار است با غیری مادون از جانب اوست و مباشر و او بیکار است
نعوذ بالله و از غیرها که گفتیم اعم است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر او
بدون تفاوت پس جز خدای واحد خالقی و رازقی و محیی و ممیتی نیست
و همچنین سایر افعال کلا او ظاهر است در جز خدا و شک خدا است و صاحب
فعل در آن افعال غیر و در عبادت باید گفت شود که اگر غیر برای عبادت کنند خواه
از پیغمبران یا امامان یا مرسلان یا ملائکه یا جن یا غیر اینها باشد شرک است
جل و عز و کل ابداً ابداً باید عبادت خالص جز خدای واحد یکتا نباشد
و چنان اعتقاد کرده ایم که خدای تعالی عادل است که ظالمی در او نیست
جنت را اقربای و نار را غربای و انتظار ایشان نجیب نزدیک می‌کند و از آتش
دور برای ایشان بیان کرده و انتظار ایشان را نزدیک می‌کند و از ...
دور برای ایشان بیان کرده و به همه شعور داده و حرکت و قوت و طاقت
و استطاعت بآنها اعطا فرموده اگر خواهند معصیت کنند و منسوب
خود را همراه ایشان می‌کنند تا بجستجوی مطلب خود برسند و اگر خواهند
طاعت کنند مشتبه خود را طایع انها میکنند تا بتوانند بمنزل رسند
مانند آن دو کس که سلطان ایشان را امر کرد که بعشر و سرور

بمغرب بروند و یکی بمشرق اختیار کرد و سلطان بلا دقّه همراهی
او کرد تا بمشرق برسید و یکی مغرب اختیار کرد و سلطان بلا دقّه
همراهی او کرد تا بمغرب برسید و اگر بلا دقّه سلطان نبود هیچ یک
بمنزل مقصود نرسیدند ولکن حسن اختیار و سوء اختیار از خلقست نه
خالق و ایا نمی بینی که عاصی بقوّت سلطان خدا عصیان میکند و اگر خدا
او را بگیرد یا آلات را از او بگیرد نتواند عصیان کرد و مطیع هم بقوت
و قدرت خدا اطاعت مینماید که اختیار بی و خدا را اختیار [illegible]
در کارها که خود مجبور نیست و عالمست بانکه ان بد یا نیکوست و بی
او بد آنچه همه بخواهد نمیتوانند کرد عملی است و پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله مرسل است و معصوم و مطهر است از هر نقیصه و خاتم انبیاست
و دین او خاتم و جمیع ادیان شرع او خاتم شرعها است و کتاب او خاتم
کتابها و مستمر است تا روز قیامت و جمیع احکام و بیان فرموده حق
و عدلست و امام ما علی ابن ابیطالب و یازده فرزند او است سلام الله
علیهم و یازده نفر ایشان رحلت فرموده اند از دار دنیا و دوازدهمی غایب
و حی است و بعد نخواهد کرد و انبیا و اوصیا همه [illegible]
و ولایت همه و [illegible] و شرع ایشان منسوخ است و انچه قران و سنت
بیان ناطق است از موت و قبر و برزخ و جنت و نار و حساب و میزان و صراط

وغیرها

و غیر اینها همه حقست و مردم عود میکنند با ارواح و ابدان در حشر
با روح و بدن بوده و جمیع ائمه علیهم السلام فرموده اند همه حقّ است
حب در جمیع امور و دوستی ال محمد علیهم السلام و دوستان ایشان و حب
و دشمنی اعدای دین و دوستان اعدا لازم و حتم است و کتاب خلیفه
خدا است در زمین و سنت خلیفه رسولست در میان مردم و اثار ال
محمد علیهم السلام خلیفه ال محمد اند علیهم السلام در میان شیعه و در این زمان
که دست با ائمه علیهم السلام نمیرسد متمسّک باین سه خلیفه است [illegible]
احکام کند خویش حامل این سه خلیفه است و هر کس فهمید از
باید اطاعت کسی کند که او لباس [illegible] و سنت و اثار امین فهمید و تقلید
او کند زیرا که کتاب و سنت و اثار حامل میخواهد و ناطقی باید الا انست
که احکام اخبار ابرای مردم بگوید و علما اعضاء حجت ائمه اند صلوات
الله علیهم بر سایر عوام باید که دین خود را مردم از ایشان اخذ کنند الا انست
مختصری از عقاید شیعه اگر تفصیل ان را میخواهید در کتاب [illegible] العربی
و فارسی مانند فطرة السلیمة و ارشاد العوام و غیره نوشته ام و
محلی از این اختلاف را هم در کتاب هدایة الطالبین بسط داده ام و [illegible]
کلی که خواسته اند در عقاید ما هر چه مطابق اجماع شیعه است ما [illegible]
دین ماست و هر چه مخالف اجماع شیعه و طریقهٔ علماست ما از ان

بجز این اینست مختصر نافع ولکن باید که یاران با یمین فقها دستان

و عمل از آنها اگر بنا بر انصاف بود سایر کتب من پیش از این بود ولکن

بنا بر انصاف نیست پس نوشتن این رساله هم حاصلی نمی داشت

مگر آنکه بر حسد ایشان محافظ باید و عمل او ایشان را بیشتر میکند

ولا قوة الا بالله   در جواب مسئله هیجدهم و آن است که

فقیر را من نوشتم هرگاه محتاج شوید چه کتب را که بگیرید

بدانکه سبب نوشتن من جمع فقه را استعمال یا همت چون مردم

الطف الله و دو سه ماه بنا ناسی باید هر کسی حاجت خاطر را رفع کند تا

امر مدینه منتظم شود و برای حفظ فقه فقها شکر الله مساعیهم

جمیله بوده اند و هستند و برای کمال و حفظ فقه این مردم میکند

و کرده اند مختصر است و مطولات نوشته اند و با جمله اقسام

شناخته اند که دیگر اکمل از آن نمیشود و در اینجا بعضی حفظ آن

ولها ام اصول عقاید و علم فضایل ائمه علیهم السلام و ناصر

از اینها خلاف و الحکم ولله الشکر از این است و عفو

و نفوس مال الغیب این امر کرده که آن را فرمان بوده است و غایت

همت خود را مصروف این امر داشته بود و لیکن آنکه زیاد

بطهارت و صلوة و زکوة و خمس و صیام و حج مردم دانند و غالب

تقلید

تقلید در این مسائل است این کتب را نوشتیم و در سایر نساء اهل

و در زمان بعضی سایر فقها اکثر از ده اند اگر چه در باقی مسائل فقه هم

سؤال از ایشان و استفتاهای بسیار می آید که جواب آنها نوشته ملحق

و بعضی را فقها از جواب آنها فائده ضبط کرده اند و رساله ها ساخته اند

بان هرگاه در مسئله که حقیر نوشته ام و دست شما نرسد باین رساله

هم جایز است از سایر فقها اخذ کرد و هر یک که موثق باشد اگر باید

تقلید نماید و اخذ احکام ائمه علیهم السلام نمایند چرا که بسیار

مردم در امر فقه بر وجود فقهای وقت و حال ایشان از برای همین خاطر است

و غلو فرموده است تقلید ایشان را از روی فراغبال نمایند

اخذ مسائل از ایشان فرمایند و اگر خود هم قوة استنباط احکام

از اخبار دارند و فهم اخبار امیکنند خود استنباط نمایند و مسائل هم

سهل نیست و فهم اخبار از کتب علما اخبار مشکل نیست بلکه آسان است

چرا که علما کتب خود را برای علما نوشته اند و از روی فضیلت مشکل

و عالمان نوشته اند و ائمه علیهم السلام احادیث را در اجوبه مسائل عامی

و صوفی و بدوی و عالم و غیر عالم فرموده اند و در فقها نیز کامل

بوده اند چنانکه در کتب اصولی نوشته ام   در جواب مسئله

نوزدهم است که صورت مرشد را باید در حال نماز در نظر کرد یا نه

ابن اشراهم بجهت این بازده اند که چون دیدند بعضی مؤمنین صالح
هستند که حفظ دین خود از اسباب میکنند و موحدند و محافظت میکنند
و محتاطند از قبایح اعمال درویشان و صوفیان دیدند که محافظت شریعت
از سیاق و طریقه و مذهب ایشان دارند خواستند که ماسکین
را در نظر ایشان ضایع کنند و بطلان بوی دین ما در نزد ایشان ثابت
کنند این بی‌شرمان بر آن حیل کردند و بسا آنکه بعضی از کتب علما را نیز
تحریف کنند چنانکه شنیده‌ام که کتابی را تحریف کرده بودند که صورت
موهوم شیخ و سلسله ایشان عبادت کردن نعوذ بالله و حال آنکه در میان
علما کسی که بطلان مذهب صوفیه را مثل ما اظهار کرده باشد نیست
و بنور عبادت صورت مرشد از طریقه شیعه و آل محمد علیهم السلام ...
از لغایت و این طریقه صوفیه سبب است که علما این بدعت را انکار
و در مباحثه شیعه و صوفیه منتشر شد و در این خصوص کتابها نوشته
و در اطراف بلاد پهن است اگر یک کتاب را تحریف کرده اند جمع با آنها کنند
و به بینند با صحت اللفظ کنند کسی اگر غیر حالت و لعل جلیسان را
عبادت کنند با استقلال یا شرکت اگرچه پیغمبر آخر الزمان باشد صلوات الله
علیه و آله که جایز نیست در حال عبادت صورت او را ضبط کردن و او را
عبادت کردن بدعت است و شرک است بلا شک بلا ریب چنانچه ...

که غیر او باشد ما الحق نیستیم و بنور آل محمد علیهم السلام بینا شدیم
و کتب ایشان نظفه و لحوش ... این بیت حامل دومن عادت
باشد ... کنند او را معبود قرار دهند همیشه و خیال
و لعل فقها ... صورت او را در نماز معبود و مسجود و مخاطب قرار
دهند همیشه و لخصم انصاف نداد ... خطور کند
و حسبنا الله و نعم الوکیل　　　　در جواب این مسئله بلیسم که با کر...
اصل ... باشد بجهت ... رکن رابع ... احکام و سالهای
زده اند که ایشان ... اهل حق را در نظر ایشان اهل
... جلوه دهند تا ... دفع ما ابن ...
اقا بان ... والله ... رکن رابع ... است و اسود
شد ... و ... است و سلطنت ...
ایمان ... الغریق ... بکل ... حضرت
... شد ... احساس ... باشند و ...
کبرها ... ذکر و فکر ماست ... امیر المؤمنین
علیه ... کوشش ... طاعت و تقوی و اعمال صالح
... و تقصیر ... و ... ما
علم ... ابن ... و ...

شقاق نمیشود چنانکه جمیع علمای شیعه با هم مختلف‌اند حتی من باب مخ
و مشایخ و با یکدیگر و این جدال نمیکنند و تعصب نمیکنند اگر حضرات علما
سنیان نمیشود که احکام اسلام تغییر کنند الحال مصلحت نمیکنند
ما نباید بکنیم و اگر نه این بود که این ظلم و داد و فریاد و کشتن و
شکوه کردن ما لازم بود با صلاح متعرض ایشان نمیشدیم و ان قدر
شغل لازم در دنیا و وقت کم است که فرصت این کارها داند لازم و لی
اگر نگوییم مردم میگویند البته این هنرها را نشنیدند و اینها از ترس ساکت
شده‌اند و نصیحت ایشان لازم میدانند و باینها الوقت اکتفا نکرده
در صدد خون و جان و مال و ناموس ما بر می‌آمدند چنانکه با وجود
این داد و بیداد اظهار کردن اشکال ندارند تا هیچ جا پای ایشان
اند در جواب مسئلهٔ بیست و دوم که زن گرفتن یکدیگر
سبحان الله چرا از مسلمین زن گرفتن روا نباشد و باید اقامهٔ سنت
و تکثیر نسل و تالیف قلوب و اطفاء نایرهٔ عداوت بشود و بجمل با نسوان
نعوذ بکرامت باشند باشد که شاید اگر حال را ملاحظه نمیکنند نجوی
از سر خون و مال تمام بکنند و اگر اینجا صحبت هم نباشد بحسب
حکم حلال و حرام اباید روا نباشد و حال آنکه در اصول دین اختلاف
نیست و اختلاف فروعی مانع از این نیست و علاوه ایشان حلال

جان و مال و عرض مسلمانان و بجهت رفض و شراب دخول خود
شدن و مخالفت خدا و ندا کردن بلکه بحکم اگر ما دروغ میگوییم
خلاف ما را لعنت کنند و اگر ایشان افترا بسته‌اند خلاف خود دانند با الغاء
لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون در جواب از مسئلهٔ
بیست و یکم و کیفیت سلام بدانکه این افترا را اهل یزد زده‌اند و نسبت
اند که در زمان عرب قاعده آن است که در سلام سلام علیکم میگفتند و
و در جواب علیکم السلام میگویند و این حقیر مکرر در کربلا بوده‌ام و زیارت
عادت بیان کرده و در جواب سلام کنند علیکم السلام میگفتم حضرات
معاندین خواستند که بر مردم مشتبه کنند و بگویند خلاف شما را بمنزلهٔ
یهود و نصاری و مجوس قرار داده است و در جواب شما علیک میگویند
تا مردم ابو حشت اندازند تا انکه عرض رسید و بر منبر برای ایشان
بیان کردیم والا چگونه میشود که مردم دوستان امیر المؤمنین علیه السلام را
بمنزلهٔ یهود و نصاری و مجوس قرار دهیم و بایشان علیک بگوییم و بجهة
خلاف و سؤال تغییر دهیم خلاف حضار از این جماعت معاندین بگیرند
که با ایشان فی‌الجمله ابا دارند و الا سلام کردن بایشان سلام از علامات
و تحیهٔ اسلام است و مستحب است چرا ابا کرده و انکه چنانکه عرض
کردم سابقا که اختلافی در اصول دین نیست اختلافی در فروع باعث

تحقق

خلال الحرام نمیکنند و همچنین زن دادن با ایشان بحسب حکم مسئله

در جواب این مسئله پنجم است که آیا انقیاد

بجا در هر عصر متعدد اند یا منحصر در واحد و معرفت اشخاص

ایشان واجبست یا نه سابقا در همین رساله نوشتیم و در رسائل

رسائل نوشته ایم و مشایخ سابقین نوشته اند که ایشان متعدد اند

نمیدانیم چه فایده باید بگوئیم هر حال هر سؤالی را جوابیست اخبار

اخبار معلوم میشود ایشان متعدد اند و در عدد ایشان اخبار

حدیثیکه در غوالی است معلوم میشود هفتاد نفر نجبا هستند

و دوازده نفر نقبا در هر عصری و در بعضی اخبار در خصوص

بزرگان ایشان معلوم میشود که سی نفر اند العلم عند الله و جل

منحصر در فرد یقینا نیست و متعدد اند و عدد ایشان هم بطور

حقیقت معلوم نیست پس معرفت اشخاص ایشان باعتبار عدم لازم

نخواهد بود و ادعای بعضی این افترا است اند که نجبا بکبری

کرام و زناکاران عالم نیست که منحصر در اوست نعوذ بالله که نجبا عین نقبا

و نقبا عین ایشان منحصر در فرد نیست بلکه خدا و رسول نفرموده

اند و تصریح بر تعدد ایشان کرده اند هر چه گوید خلاف میگوید خدا

ما را از افترا گویندگان نگه دارد در روز قیامت در جواب مسئله

بیست چهارم که در جمع بکتب اصول باشد این معنی الی دیگر است که

روح من خبر نداند و من خود کتب اصول را نخوانده ام و مطالعه نکرده ام و او

و نه اثبات خود را امر میخواهند که التفات بکنم و من خود ملاحظه اصول اخبار

و در آن تصنیفات دارند و اما بدون اصول فضیلت میشود و اگر

بلند باشد که هر کسیکه اصول نداند کافر شود و حال آنکه چنین نیست

و کتب علما و اسناد الکشان و احادیث قرآن فضیلت میشود مگر به

اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعض ایشان مخالفت داشته باشیم

با بعضی دیگر موافقت داریم و خود علماء اصولیین کثر الله امثالهم

با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند حتی آنکه مسئله جزئی

پیدا نمیشود که محل اختلاف نباشد و همچنین در جمیع مسائل اختلاف

دارند با یکدیگر بعضی ضروریات اگر اختلاف نمیشود حتی آنکه خود حضرت با سائل

مرحوم با شیخ مرحوم اختلاف داشتند و وقتیکه نباشد که مسئله

اجتهادی باشد اختلاف نمیشود بجهة اختلاف افهام و علم اصول علم

اجتهاد است و محل اختلاف انظار و این اختلاف سبب آن نمیشود که

یکی دیگری را ضال و کاذب او را کاذب ضلال داند نعوذ بالله و این

افترا بیجهت است زیرا که علما و طالب و مقلد بین ایشان این نجبا

و راهی دیگر ندارد و من خود این سبب مرحوم بر سید ام از تقلید حضرت

اصولیین اجازه فرموده‌اند و لهذا تبجیل را از علمای اصولیین داشته
و داریم و خود سیّد مرحوم و شیخ مرحوم و معتبرین را با تفصیل اصولی
هستیم نه اخباری و مع ذلک با اینها منحصر با این جماعت باشیم بلی حق بکم
هست و شاید بغایت برسانند که در بعضی مسائل با ایشان
اختلاف داریم یعنی با بعضی موافقیم مگر در صغر و رقّ و اجماعات ایشان
که اختلاف نداریم در الفاظ و عملیاتیم که با قبیه بر اعضا و جوارح ظاهر ما
و باطن باشد که ادا کردند که بر اینها بسته باشند حتی آنکه در تبریز
شهرت داده‌اند که فلانی لواط را در ماه رمضان حلال میداند
بکلی بحث کرده در مجالس و گفتند فلانی میگوید که کور را خواهان
جایز است آخر به بلند که عادم عاقل اینگونه سخن میگوید که لواط
حلال باشد و آنکه هم در ماه رمضان و کور را خواهان روا باشد
و خواه کور ندارند باری خدا انتقام از اینها بکشد در خصوص
خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله باما از علمای محسوب میشویم که
اینقدر فاحش و افترا در و امیدوارند بکشند اینها میکشند و الحمد
الله غافلاً عما یعمل الظالمون   در جواب مسئله بیست و پنجم
و تاویلات باطله که بابیه لعنهم الله باب شرا مفتوح کردند جمیع
اسلام و شرایع را برهم زدند و جمیع شرایع را از محل خود کردانیدند

دکر

و گفتند که میرزا علی محمد ظهور امام است و که ظاهر شده است
و صفات امام را بر کسی که گمان دارند و طلوع آفتاب از مغرب چیزی
تاویل کردند و سید حسین ابجدی رجعت و قیامت را چیزی
انکار کرده و از که شد گفتند رجعت شده چند روزی که گذشت گفتند
قیامت شد و تکلیف برداشته شد و حلال و انقلاب باطن این و این
مبتلا شده است و گفته‌ام و نوشته‌ام که دیگر ملال از نوشتن آن
دارم خدا لعنت کسی را که این گونه تاویلات کند کلام من با مشایخ
من با اخبار آل محمد علیهم صلوات الله میکنند و دین اسلام را از ظاهرش تغییر
دهند کلام ما و احادیث را باید بر ظاهرش حمل کرد اوّل و در ظاهرش
شک و شبهه و اختلاف نیست بلکه کلام با وجود یکه ظاهرش مطلقا
مراد است برای آن تاویل و باطن هم هست اما نه چنان است که
ظاهرش مراد نباشد و همان تاویل باشد و حرامست فتح این باب
در دین و اگر فتح این باب شود جمیع دین از محل خود زایل میشود
بکلی فاسد میگردد و این مذهب تاویل از صوفیه لعنهم الله در امت
افتاده است و اگر بعضی صوفیه از تصوف توبه کرده باشند و شاگرد
شیخ مرحوم بوده باشند و هنوز بقای این تلخیصی در ایشان مانده
و کلمات ما را با کتاب و سنت و اخبار را تاویل کنند و ما از عمل او

نیز از بهر و همین مرض تأویل بود که حضرت بابیه را باید که و اصلاح
و هر کس فتح این باب کند با نجار رود که اظهار فتنه

در جواب مسئله بیست و ششم که اعتقاد شیعه در کتب نیست و امر فلانی
است و یکی میگویند این افترا از اعظم افتراهاست حضرت است و
میلان و سبع است زیرا که بعضی دیدند که بر کتابها ما نکته که علما
و علما ایشان نتوانند گرفت و بحرکات ما و ادای معاشرت ما ایشان
نکته گرفت که عقل تصدیق کند فکری کردند که باید نکتها ساخت
و افتراها بست که کسی انکار آن نتواند اگر دو کسانی که این حضرات
در عطای خود کافر اند و در دلهای خود صوفیند و عقاید فاسد
در دلهای خود دارند و در کتب نمینویسند حال به نظر عبرت نظر
کنید که اول از اسلام و ایمان است که مسلمین اکه در میان مسلمین بوده اند
گرد بودند با اسلام میکنند و از علمای مسلمین است و کتب و ادله
مصنفات دارند باید که جهت و سبب تکفیر کنند با اینکه نبود که کافر
و عقاید فلانی تو فاسد است و همچه فریاد کنند که من چنین نگفتم
بگوید تو از راه تقیه انکار میکنی قسم بخورد میگوید تو از روی تقیه
قسم بخوری لعنت کنند بگوید تو از راه تقیه لعن میکنی خدا را
بشناسند او در بار رسول و ائمه و ملائکه را بگویند اینها از راه

علمن

مکر است طلب مباهله کنند بگویند شرعی نیست پس ما مسکینان
چگونه در اسلام باید که اظهار ایمان و اسلام خود کنیم به بینید که
با هیچ کس و فرنگی این طور سلوک کسی میکنند همینکه کلمه اسلام
بر زبان آورد میگویند تو مسلمی و طاهری و خون و مال تو
محفوظ است و با علمای شیعه به این طور از راه عداوت و حسد و
لجاج سلوک میکنند یا فکر نمیکنند که اگر کسی با ایشان گوید که
تو در دل یهودی هستی و آنچه میگوئی و میکنی تقیه است چه میکنند
آخر از قواعد اسلام بیرون رفتن و با این حسدها دین خود را
بباد دادن چرا این دین رسول خدا است و مسلمین را که رسول
خدا صلی الله علیه و آله نبذ این اهل از شقاق و نفاق آورده اند
کلمه ایشان را مرتد چرا باید با این جهالت تفریق کرد پیغمبر صلی الله
علیه و آله السلام زمانی ابو بکر و عمر و عثمان را که پیش رفت و کار
باید الهانا با حکم او شد که علمای شیعه این طور سلوک کنند
خدا حکم کند میان ما و ایشان در روز فصل قضا

در جواب مسئله بیست و هفتم که اطاعت سلطان
باید بلی این قول حق است همیشه در حدیثها و موعظها و
کتابها بیان کرده ام و باز اینجا هم باختصار میگویم که خدا فرموده حکم

بمشیت نافذه خود عالم را خلق کرده از روی حکمت بطوری که
در ارشاد العوام نوشته‌ام و از وضع حکیم نقل بود دولی بر دولی
و تاخیر بعضی از دولتها که بحسب قابلیت و استعداد خود عالم باشند
و انقلاب این تدبیر محکمه اوست این تدبیر که دول قاهره برقرار باشند
تا ظهور دوازدهم ائمه سلام الله علیهم که حجة بن حسن باشد
و شخصی است معین نه میرزا علی محمد تاجرزاده شیرازی و نه غیر
او از خوب و بد عالم و اعلی و ادنی و عالم و جاهل و نقیب و نجیب
عالم و غیر ایشان بلکه همان بزرگوار خاص که حجتست عجل الله فرجه
و فرزند امام حسن عسکری از نسل علی بن ابی طالب و فاطمه و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ظهور او اول ظهور دولة
الحق است علی التحقیق و پیش از او ایام ابتلا و امتحانها است و خدا حکیم
است که ترتیب حکمتش چنین باشد و الا قادر بر ایشان بر مشیت
خدا غالب نمی‌آید حال که مشیت چنین قرار گرفت مکابره و مخالفت
با این سلاطین مکابره با خدا است و اگر جمیع روی زمین بر ایشان
خروج کنند همه کشته میشوند و این سلاطین غالب می‌آیند بر
مخالفت با ایشان خود را بدست خود هلاک کردن است و حرمت
و منهی عنه و باید که مشیت خود را تابع مشیت خدا کرد و لیکن خدا

خواسته تو هم بخواهی و الا هلاک میشود و این قاعده اصلی است
بلکه باید جمیع متعلقان ایشان را هم همان درجه که خدا خواسته است
و با آن قدر عزت که خدا او را معزز داشته است معزز بدارید
و نظم عالم را بر هم نزنید و خلاف خواهش خدا ننمائید بلکه هر کس را که
در دنیا از غیر سلاطین و اتباع ایشان که خدا به قدر عزتی
داده همان قدر عزت برای او بخواهی و بمقتضای او با او راه روی
و اگر مردم چنین کنند آنچنان عالم منتظم شود و فساد برداشته شود
همه راحت باشند و هر کس قدر خود را بداند و از آن قدر عزتی که خدا
به او داده زیاده نطلبد دیگر نزاع با کسی ندارد و حسد بر کسی نبرد
و از تب خلق نتاید پس اگر سلامت میخواهی در دنیا با اتقیای علما
راه رو و اگر چه من خود با اتقیای علما راه میروم و سلامتی دیدم چو ما
سلوک را من تجربه کرده‌ام میدانم که با اتقیای علما راه رستگی است که پیش نفس خود
شرمندگی و هلاکت نفس خود ندیدم و با علما سلامت بودم از غل
نکردن ساعی مردم است با اتقیای علما و حسدشان بر من بیانکه گفته
شاعر که بر آن سرم که دیگر ز کسی نیازارم حسود را چه کنم کو
ز خود برنجد راست و دیگر آنکه کار را باید بر تحمل گرفت خواه نفع
دنیائی بر آن مترتب شود و خواه نشود حال ابتدا لازم که بحضرات عظام

خدا اما بقا عادی راه رویم خواه مردم راو قال وخواه نه و خدا را
اطاعت هر صاحب غلبه بقدر غلبه تا هر گاه صاحب حکم باشد لازم است
مثل نماز و روزه و شک درین نیست و اطاعت خدا او در سایر کتب
مفصل نوشته ام رجوع کنند

در جواب مسئله بیست و هشتم

که هر گاه در کتاب عالم چیزی کفرآمیز به بینند مسلمانان او را تکفیر کرده
بلا انکه این هرگز از اسلام نبوده و در هیچ قضیه معمول نیست و
لا عبرة فی القرطاس در السنه و افواه خلق است و اما هیچ فقیهی
که خط کسی باشد که هزار نوع آن در ذمه ملت حکم باشد
او میکند یا نه هرگز نمیکند اگرچه بخط و مهر او باشد و حال کتابی
و کاغذی چند که بر او چیزی چند نوشته شده باشد و هزار الحاق
میرود یا درس داشتن و امثال مفترین و تحریف محرفین و غلط کاتب
چگونه ممکن است که بمحض عبارت کفرآمیز در کتابی با وجود آنکه
صاحب کتاب بسیار است و مخصوص در کتاب او درس کرده باشند
و تحریف نموده باشند مثل کتب مرحوم شیخ و سید مرحوم و ابن حجر
زیرا که کتب ما را میکنند و گویند کفر که میخواهند داخل میکنند
پس چگونه میشود که بمحض دیدن عبارتی در کتابی تکفیر مؤمنی کرد
و حال آنکه آن مؤمن بر کفر میکند کما اینکه خلاف

اسلام است از من نیست و من نگفته ام و گوینده ان کافر است و
بر فرضی که عبارتی باشد که خالی از این تحریفات و افتراها باشد و اصطلاح
انکلام عالم است و صاحب اصطلاح خاص است بعض فقها تکلم ان علم را ندانند
بنابر محض انکار آن عالم چیزی به بینند که خلاف اصطلاح ایشان است
و بفهم ایشان درست نمی اید تکفیر کنند و حال آنکه صاحب انکلام میگوید
که مراد من از این عبارت مطابق ضروریات اسلام است باری حضرات
اعادی این کار را میکنند و بمحض دیدن عبارتی حکمها میکنند
و قواعد اسلامی را در باره اهل نعمت مراعات میکنند و در باره علمای
اسلام مراعات نمیکنند و چنین است عاقبت حسد و با بجاهای
کشاندا البته و احکام بغیر ما انزل الله از ایشان سر میزند خدا
انسان را حفظ فرماید که در خصوص بود بنا بر که کسی سند از کسی
داشته باشد بخط و مهر و منکر باشد اینطور حکم نباید کرد
حضرات در باره نفوس و اموال چند این نحو از مسلمین بنکویند حکم
میکنند خدا احکم الحاکمین است در روز قیامت رو برو نشست
نعوذ بالله من غضب الله

در جواب این مسئله بیست و نهم است

که هر گاه در تزد قضیه عادل بمجرد آنکه کسی شهادت دهند بر آن
لابرادر مکرم من کتابچه در نشانه معتبر است بعد از اسلام و

وایمان وعدالت وعلم بواقعه بار رؤیت بنابر اختلاف مختلف است
با نچه نیست که باشد شهادت مبتدیان یعنی متعلم طب را که در آن شهادت
مبتدیان داشته باشند پس اگر دو مسلم مؤمن عادل دو نفر طبیب
ببینند و ببینند شهادت دهند که فلان شخص از فلان در علم طب
مهارت بیشتر است اگر دو شاهد عادل از علم طب هیچ آگاهی ندارند
از ایشان نمی‌پذیرند چرا که در مشهود فیه هیچ شهودی ندارند و
امر امتثال نکرده‌اند بلکه محل مشهود فیه را رؤیت نکرده‌اند که
آن دو طبیب باشند و متعرض طب را چون ندیده‌اند که طبابت آن دو را مشاهده
نکرده‌اند پس شهادت در آن ندارند مانند حال کسی که کور باشند
و شهادت دهند که قبای فلانی زرد است یا دو عادل کری که شهادت
دهند که فلانی غنا خوانده حال شهادت اینها اگرچه عادل باشند صحیح
نیست چرا که مشاهده نکرده‌اند پس اینکه دو عادل که فقیه نیستند
و متعرض فقه ندارند چگونه شهادتشان درباره فقیهی جایز است
که فقیه نیست یا هست یا ناقص است یا کامل است و همچنین هرگاه
دو فقیه درباره منجمی شهادت دهند بعد از ایمان و عدالت صحیح
نیست چرا که متعرض علم نجوم ندارند و علم نجوم منجم را مشاهده نکرده
اند و شهادت شخص غائب از واقعه چگونه مسموع است اگر گویند

شهادت علمای ابتدا مبتدیان هم مسموع است میگوییم شهادت علمای بواقعه هم باز مسئله
بقواعد حجیت میشود که خبرت دارند یا علم و شهود انعام را دارند یا اینکه
بسا آنکه دو عادل از ده نفر منجم غیر عادل میشنوند که فلانی منجم کامل است
و علم برای او حاصل میشود یا از دو عادل یا از یک عادل دیگر میشنود
که آن عادلها شهادت دارند و متعرض نجوم ندارند پس علم حاصل
میشود و هرگاه مستند شعر آن علم یا آثار نباشد ابداً ممنوع
نخواهند شد چرا که علم غیب کسی ندارد یقیناً و شهادت بعضی مشاهده
کردن و دیدن است و اگر آن انسان خود دیده نه از دیدن تقلید نشنیده و بآثار
اثر دیده معنا آن این شخص است متهم و صاحب غرض و غیر عادل که شهادت دهند
بجای مبتدیان پس درباره ما مسکینان چگونه شهادت هر بقال و نان
با یا صالح بی علم یا با علم عربی دان یا فقیه مسموع است و حال آنکه
علم ما علم نیست خاص و سینه به سینه و لمس و سمع و نطق و درس خواندن
در نزد خود ما الهمه بعد از سالها در راه فضیلت میشود که ما چه معلوم منجم
الان ما شاگرد داریم که بسا آنکه سی سال کم در نزد ما ها درس منجم خوانده
و بیاید هر چه و مع ذلک هنوز مسائل ما از سیاله و روزی مفصلات
که آنچه در ایام گذشته فضیلت بوده کنند مسائل ما نبوده و همچنین
شاگرد بیست سال و پانزده و ده ساله داریم که هنوز خفیف

مسائل انگلیسها همان طور که طلبه هست که پنجاه سال است
که در مدرسه است و هر روز در درس حاضر شده و بحثها
کرده و هنوز مجتهد نشده و رکم اجتهاد نیاموخته همچنین در
طریقه حکمت هم میشود که پنجاه سال و شصت سال درس خوانده اند
و حکیم نشوند مردم هستند که پنجاه سال مشق کرده اند و خط را
خوب نمینویسند و نکات خط را انگلیسها اند پنجاه سال است
در طب کار میکنند و هنوز نکات طب را انگلیسها اند همچنین در
علم ما هم میشود اگر غیر از این بود جمیع مردم بایستی کل علوم را و صنایع را
بفهمند و حال آنکه علم ما ادق علوم عالم است و دیگر در دنیا علمی
دشوارتر و مستورتر و دقیقتر از علم ما نیست چگونه میخواهی که هر
کسی که دو روز بیاید در مجلس ما بنشیند حرف ما را بفهمد با اینکه
و از خارج از ظاهرین و سارقان کلام چیزی بشنود و از خود بعض آنها
بعض بفهمد که ما چه گفته ایم و اتفاق بود شما نیز باید که انصاف
دهید که از دست این جماعت ما چه بلا گرفتاریم غایت کاری که میکنند
و شما دیدید که از اینست که بعضی سخن چینان از علم عادی
دو سه روز بیایند درس ما بیابند و کلماتی که از پیش و پس آن خبر ندارند
بشنوند و بروند خبر بدهند و از حضرت هم بگویند که از توی مجلس

خودشان ادعا آمد برای ما خبر آورد قیمت ما است و خربوزه که ما
در درس معنی نمیکنیم که کسی بشنود و خبر برد و معنی همان باشد
که شنیده است بلکه من بسا باشد که ده روز بیان سخنی بنمایم
کنم و اول ده روز دیگر شده است که سخن آنها این و دلیلش اینست
و آن ده روز بیان دلیل اوست بر احقاق او و رد من بر او بعد از ده
روز جواب داد و این تمام دو سه روز از اول سخن کلام نشنیده و هیچ
روز آمده و شنیده و رفته و ندانسته که این مذهب کیست حقیقه
اصل مطلب انگلیسها و کسیکه مقدمات علمی ندارد چگونه میتواند
آنرا بفهمد بارها چنین کسی میرود میگوید که من از لفظ خود فلانی
شنیدم که چنین و چنین میگفت و باب فتنه را آن بزرگتر کاری
نامربوطها را گوش میدهند و منتشر میشود و حکم بعضا آن میکنند
مفتوح کرده است و اگر بگوید نامربوط میگوید و غیبت مسلم منافق
از این آگاهی ندارد و نه غیر او دیگر چنین غلطی نمیکنند ولکن
تابع و متبوع دست بر میدارند و شفای غیظ خود را مجهول منند
ابهام و سیل و ... اسنا کرا اینها باشند اختراع میکنند چنانکه
از سؤالات سابق معلوم شد و الحال عرض کردم معلوم شد
که علما انتها درشتها کتاب نمیکنند بلکه عاقل شهادت در ... داده

انها را از نماز منع کند و هر کس شهادت دهد که در اینجه مشغول آن باشد
فاسق است و علاج کفر فاسق شاه است و لکن شما که جناب سائله
اشتباه فرموده اید با این سوالات و جواب این سوال آن است که ازین
خود دست بر نماید از آنکه کار خود را بکشد بلی اتفاق رهست که
کسی با تبرا ایشان بگوید که اگر اتحاد روحست چرا است ایشان را که چه
اظهار آن خود رضی کنند و نوشتن این کتاب و سایر کتب مخصوص برای
دولتست و اتمام حجت و الا سبیل آنکه تا جان در قالب من هست
ایشان دست بر نمی دارند و حسبنا الله و نعم الوکیل و منهم انشاء الله
از ذکر فضایل اهل علیهم السلام دست بر نمی دارم اجیبی ما وطم
لم یزل لو تقطع اصبعا من اصبع
در جواب از مسئله سیم که از نسب حضرت ایشان و سلوک شما با اطفال ائمه
صالح من که اگر رضای خدا و رسول صلی الله علیه و آله میخواهید مثل
برادر یا و حق نماید و متحمل اذیتها شوید که کفار کاهن شود و دنیا
مومن است و در دنیا چه را طلب میکنید مگر میخواهید که از دنیا
بیرون آیید و بهشت روید نه والله من که میخواهم با ایشان بهشت از
برای اهل بهشت و دنیا برای ما پس متحمل شوید هر گونه دنیا از ضرر
و شتم که میبینید و بر تلف اموال خود صبر نمایید صبر جمیل و اگر

در دل

در دل شما وسوسه کنند که با این فاعل با قبه در بکر بی تحمل اهل ما مانی
چنین نیست خداوند بنده مومن را اگر چه مبتلا میکند لکن آن
نظر عنایت خود بنمایند از دل و فوق طاقت او بار او میکند و او را ذلیل
نمیباید بلکه خواهد گذشت و آن را شبیر کنید با اینکه شما را اجر
زمین بنشستید و باید باسمان بالا روید و غافر بکمال زولح شما را ضعف
کردند باسمان میبرند و انشاء الله ارواح شما سما و بهشت جز اگر
در اسمانست و شما انشاء الله با اهل بهشت روید پس این بود معنی
قولم که شما باید باسمان روید حال اگر این کلمه را معنی نمیکردم فی الفور
اعادی میگفتند فلانی میگوید شیعه بمعراج میروند بادیه شما ان
اهل زمین بنشسته و چند روزی در زمین مانده میروید بوطن
اصلی خود این چند روز را متحمل شوید و با این بلاها صبر نمایید و خود
جمع باشید که خداوند فوق طاقت بر شما نمی کند و سلاطین را جمه
حفظ ملک دارید و رعیت شما بر حی انکار اند و میکند از ذکر امر شما را
فاسد کنند و شما را تلف کنند پس اگر وفیه فی الحال بر شما تحقیق شود
تا این جمله کنید و حسد بر عصیان و کذب کاذبین و بغیا غیر
و کید کائدین نمایید و اگر اهل خلاف رضای خدا میکنند شما
رضای او بکنید و اگر اهل عصیان میکنند شما حسد بر عصیان

نرفتن نمی باید بلکه ارباب آنها بکشند آنچه میخواهند و بعد از حسب
رضا گذارند راه روند و عفت و ورع و تقوی و زهد در زمین پیشه
کنند و دایم در فکر آسمان و بالا رفتن باشند تا این دو روزه انتها یابد
و راحت شوید از اضداد دنیا و تبلیغات ایشان و بگذارید با ایشان آنچه کنند
تا بیرون معارض مسلمان در سلطان راه روند و هم را لجوج باشند و الله
که حال همه گذارده ایم و مانع هیچ یک نیستیم و محض توهم و حسابیست
که هیچ ما خلل نداریم خلاصه در این کلام همین قدر کافیست و لیکن
از آن سؤال الاثر در سایر کتب نوشته‌ام اگر مفصل خواهید باید رجوع
کنید ما شاء الله ارشاد و هدایة الطالبین و رساله جامعه سلوک و رساله
اخلاق و غیرها و همین جا ختم مینمائیم تمام شد رساله در عصر یوم
الاثنین چهاردهم شهر ربیع الثانی از شهور سنه هزار و دویست و

تمام شد رساله در دوازدهم
شهر شوال سنه ۱۲۱۲



